

تبر تحجر

سرپرستان بی سرپرست



فصلنامه قدم زنان سال اول
شماره چهارم پاییز ۱۳۹۹



دختری در رودخانه | نقشه کلی از زنان سرپرست خانوار
سخن گفتن به مثابه بودن | زنان روی گسل | نبرد زن
تیشه به ریشه ناموسی | سوختگان حاشیه | جنسِ ضعیف

فصلنامهٔ قدم زنان

سال اول

شمارهٔ چهارم

پاییز ۱۳۹۹

مدیر مسئول:

زهره حسنی سعدی

سر دبیر:

نسترن محمدحسینی

صاحب امتیاز:

انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه تهران

راه ارتباطی:

Instagram :@ghadam_e_zanan

Telegram :@ghadam_e_zanan

دبیر هیئت تحریریه:

کیمیا محمدزاده

هیئت تحریریه:

کیمیا محمدزاده

نازنین فرامرزی

سینا محمدی

زهره عدالت‌فر

امیرحسین کاشانی‌نیا

زهره آذربرا

زهره حسنی سعدی

نسترن محمدحسینی

جامعه: نقشهٔ کلی از زنان سرپرست خانوار

زنان روی گسل

روانشناسی: تیشه به ریشهٔ ناموس

فقه و حقوق: تبرِ تحجر

سرپرستانِ بی‌سرپرست

سیاست: سوختگانِ حاشیه

فلسفه: سخن گفتن به مثابهٔ بودن

فرهنگ و هنر: دختری در رودخانه

جنس ضعیف

زنِ ایرانی: نبرد زن

من یک مادر سرپرست خانوار

هستم!

* لازم به ذکر است، در این شماره از آثار عکاسی شده توسط میثم هم‌رنگ، حجت حمیدی، جلال شمس‌آذران، مصطفی نوده و آقای مهری‌نژاد استفاده شده است.



اِجامعه



نقشه کلی از زنان سرپرست خانوار

اکرم باجلان، دانشجوی دکتری مطالعات زنان دانشگاه ادیان و مذاهب قم

گزارش پژوهشکده آمار نقل می‌کند که ۷۷ تعریف متفاوت از عبارت «سرپرست خانوار» وجود دارد.^۱ به نظر می‌رسد تعریف «سرپرستی» و شاخص‌های سنجش آن تحت تأثیر فضاهای فرهنگی، زبان و گنجینه‌ی لغات یک جامعه قرار می‌گیرد. پس تلاش برای تعریفی خنثی برای عبارت «سرپرست خانوار» سبب شده است که مرکز آمار ایران در گزارش‌های اخیر خود اعلام کند: «منظور از سرپرست خانوار عضوی از خانوار است که سایر اعضا او را به این عنوان می‌شناسند. لازم به ذکر است، سرپرست خانوار عضوی از خانوار است که معمولاً مسئولیت تأمین تمام یا بخش عمده‌ای از هزینه‌های خانوار یا تصمیم‌گیری در مورد نحوه هزینه کردن درآمدهای خانوار را بر عهده دارد. سرپرست خانوار لزوماً مستقرترین عضو خانوار نیست و میتواند زن یا مرد باشد و معمولاً بیشتر از ده سال سن دارد، بدیهی است که در خانوار یک نفره، تنها عضو خانوار، سرپرست خانوار محسوب می‌شود».^۲

با چنین توصیفی و شاخص‌ها نقش سرپرست خانوار، تعیین آن با ابهام‌هایی رو به روست، زیرا:

۱. بر اساس این تعریف، اینکه چه کسی سرپرست خانوار است، به نحوه قضاوت اعضای خانوار و برداشت آن‌ها منوط است در نتیجه ممکن است از خانواری به خانوار دیگر متفاوت باشد. به عنوان مثال ممکن است در یک خانواده علی رغم حضور مرد در آن به دلایلی چون از کارافتادگی یا بیماری مرد و... زن مسئولیت تأمین معاش خانواده را عهده‌دار باشد اما سنت‌های فرهنگی حاکم همچنان مرد را سرپرست خانوار معرفی نماید.

۲. ناروشن بودن عبارت «بخش عمده‌ای از هزینه‌ها» یک فرد چه میزان از هزینه را باید تقبل کند تا سرپرست خانوار تلقی گردد، این نیز مهم است.

۳. اعضای خانواده ممکن است معیارهای متفاوتی برای تشخیص سرپرستی و تعیین اینکه چه کسی «معمولاً

۱- ربیعی، فاطمه؛ صفیه میرزایی و معصومه محمدی؛ «بررسی ویژگی‌های زنان سرپرست خانوار در ایران» پژوهشکده آمار، مرکز آمار ایران و صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، ۱۳۹۰.

۲- بر گرفته از سالنامه آماری سال ۱۳۹۶ مرکز آمار به آدرس:

مسئولیت در تأمین» یا «مسئولیت در تصمیم‌گیری» داشته باشند و نحوه هزینه کردن درآمدها در اختیار يك فرد نباشد.

این در حالی است که افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار در سال‌های اخیر امری غیرقابل انکار است. نگاهی ساده به داده‌های ثبتی نشان می‌دهد که تعداد و درصد این قشر از زنان با روند افزایشی مواجه است. جدول ۱ نشان می‌دهد که درصد خانوارهای مرد سرپرست در مجموع رو به کاهش و درصد خانوارهای زن سرپرست رو به افزایش بوده است. بر این اساس تعداد مردان سرپرست خانوار کشور در سال ۱۳۹۵، بیش از ۲۱ میلیون خانوار و تعداد زنان سرپرست خانوار نیز بیش از ۳ میلیون خانوار است. افزایش خانوارهای دارای سرپرست مرد طی سال‌های ۱۳۸۵ - ۱۳۹۵، حدود ۳۴/۱ درصد بوده است، در مورد تعداد خانوارهای معمولی دارای سرپرست زن شاهد افزایش حدود ۸۶/۶ درصدی می‌باشیم. (به عبارت دیگر طی يك دوره ۱۰ ساله تعداد خانوارهای معمولی دارای سرپرست زن حدود ۱/۹ برابر شده است). پس میتوان گفت، مشخصه‌ی بارز تغییرات درصد خانوارها بر حسب جنس سرپرست در طی این سال‌ها، برای مردان کاهش و برای زنان افزایشی بوده است.^۳

جدول ۱. تعداد و درصد سرپرستی خانوارها بر حسب جنس سرپرست خانوار

در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۵ در کل کشور

جنس سرپرست	مجموع	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵
مرد	تعداد	۱۵.۷۱۱.۶۴۲	۱۸.۵۶۲.۴۰۹	۲۱.۰۶۷.۷۳۷
	درصد	۹۰/۵	۸۷/۹	۸۷/۳
زن	تعداد	۱.۶۴۱.۰۴۴	۲.۵۴۸.۰۷۲	۳.۰۶۱.۷۵۳
	درصد	۹/۵	۱۲/۱	۱۲/۷

مأخذ: «بررسی آماری ویژگی‌های اجتماعی زنان سرپرست خانوار»، مرکز آمار و اطلاعات راهبردی، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، ۱۳۹۷: ۴

مسأله دیگر این است که در بیشتر اطلاعات آماری و پژوهش‌ها غالباً این زنان به دلیل ویژگی مشترک «سرپرست خانوار بودن» به صورت يك گروه همگن در نظر گرفته شده‌اند. در حالی که بر اساس همین ویژگی مشترک، دسته‌بندی‌های متفاوتی از زنان سرپرست خانوار قابل ارائه است، به بیان دیگر در این خانوارها یا مرد به صورت دائم یا موقت حضور ندارد و یا اینکه مرد حضور دارد اما به دلیل بیماری یا بیکاری و... نقشی در امرار معاش ندارد. بر اساس همین ویژگی مشترک، چهار وضعیت وجود خواهد داشت که منجر به تفاوت در ویژگی‌های اجتماعی- اقتصادی، نیازها و وضعیت فقر و توانمندی زنان می‌گردد. پس زن سرپرست خانوار ممکن است در یکی از دسته‌های زیر قرار گیرد:

- دارای همسر (متاهل): مردی در خانوار به اسم شوهر هست، ولی به دلایل مختلف از جمله اعتیاد، بیماری، زندانی شدن مرد و... سرپرستی به زن واگذار شده است.
- بی‌همسر بر اثر فوت (بیوه): شوهر فوت کرده است.
- بی‌همسر بر اثر طلاق (مطلقه): زن و شوهر به طور رسمی از هم جدا شده‌اند.
- هرگز ازدواج نکرده: این گروه بر خلاف سه گروه پیشین، وارد قرارداد اجتماعی ازدواج نشده‌اند.^۴

۳- بررسی آماری ویژگی‌های اجتماعی زنان سرپرست خانوار، مرکز آمار و اطلاعات راهبردی، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، ۱۳۹۷: ۴.

4- ژاله شادی طلب و پریسا نخعی، نسل جدیدی از زنان سرپرست خانوار، گزارش وضعیت اجتماعی زنان در ایران مجموعه مقالات، تهران: نشر ۲، ۱۳۹۴: ۲۲۲.

بنابراین زنان سرپرست خانوار گروهی کاملاً نامتجانس‌اند که ظرفیت، قدرت چانه زنی و موقعیت آنان با توجه به ویژگی‌های جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و سلامت بسیار متفاوت است. زمینه این نامتجانس بودن می‌تواند دلایل مختلف باشد. سرپرستی اختیاری یا اجباری، بر اثر ازدواج یا بدون ازدواج، بر اثر طلاق، فوت یا مفقود شدن همسر که خود می‌تواند از معیارهای اساسی دسته‌بندی زنان سرپرست خانوار تعریف شود. ترکیب اعضای خانوار از نظر سن، جنس، نسبت با سرپرست، دسترسی به منابع و حمایت‌های خارج از خانوار (اقوام، دولت و...) نیز از دلایل دیگر این ناهمگنی و یکدست نبودن خانوارهای با سرپرست زن است، اما آنچه در این میان حائز اهمیت است نوع و میزان نیازها و مشکلات اجتماعی، اقتصادی، روانی و... گروه‌های چهارگانه زنان سرپرست خانوار بر اساس وضعیت زناشوییست که بر اساس ویژگی‌های ذکر شده در پژوهش‌های مختلف، این قشر از زنان جامعه می‌توانند ضمن شباهت‌هایی با یکدیگر، تفاوت‌های جدی داشته باشند، به عنوان مثال زنان سرپرست خانوار بیوه با اینکه بیشترین جمعیت از زنان سرپرست خانوار را در بردارند، اما کمترین اعضای خانوار را دارند و بیشتر آنان در سنین سالمندی‌اند و بی‌سوادی در میان زنان بیوه بالاتر از دیگر زنان سرپرست خانوار است و در وضعیت اقتصادی نامطلوب‌تری نسبت به سایر خانوارهای قرار داشته و ارزیابی وضعیت سلامت آنان نشان می‌دهد که میزان ابتلا به سکنه‌های قلبی و مغزی در آنان بیشتر از سایر زیر گروه‌های زنان سرپرست خانوار است. در نتیجه تفاوت در وضعیت جمعیتی و اجتماعی و از سوی دیگر ویژگی‌های اقتصادی و سلامت زنان سرپرست خانوار سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های متفاوتی را در رابطه با هر گروه از زنان سرپرست خانوار می‌طلبد. در ادامه تلاش شده تا خلاصه‌ای از ویژگی‌های زنان سرپرست خانوار بر اساس وضعیت زناشویی آنان در مدل مفهومی زیر گنجانده شود.

مدل مفهومی^۵ از ویژگی‌های زنان سرپرست خانوار

بر اساس وضعیت زناشویی^۶



5- این مدل برگرفته از تحقیقات فردی می‌باشد.

6- برگرفته از پژوهش‌های: سمیرا زمانی و دیگران، بررسی آماری ویژگی‌های اجتماعی زنان سرپرست خانوار و خودسرپرست، مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، ۱۳۹۷؛ طرح تقسیم کار ملی کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی: گزارش کارگروه زنان سرپرست خانوار جلد اول: بررسی ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سلامت خانوارهای زن سرپرست بر حسب وضع زناشویی سرپرست خانوار، انتشارات سازمان بهزیستی، ۱۳۹۶؛ علیرضا زاهدیان و دیگران، تعیین توزیع دو دهک پایین جامعه در مناطق جغرافیایی، پژوهشکده آمار ۱۳۹۲ و... .



این در حالی است که حمایت از زنان سرپرست خانوار و تأمین نیازهای اساسی و تبدیل آن‌ها به خانواده‌های با سرپرست مرد ازجمله مهمترین وظایف جامعه اسلامی است و این امر در نظام جمهوری اسلامی ایران مبنای دینی و اعتقادی نیز دارد به همین دلیل جزء اهداف عالی نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. بنابراین با پیروزی انقلاب اسلامی، لزوم حمایت از این قشر خاص و خودکفا کردن آنان و خانواده‌های آنان در صدر برنامه‌های نظام قرار گرفت.

ضوابطی چون تأمین نیازهای اساسی، تحکیم روابط خانوادگی، برخورداری از تأمین اجتماعی و تأمین شرایط کار برای همه در اصولی از قانون اساسی^۷ به چشم می‌خورد که این رویکرد موجب طراحی قوانین در راستای تأمین جامعه هدف (زنان سرپرست خانوار) گردیده که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

گذشته از قانون اساسی قوانین و مقررات دیگری بنا به اهمیت زنان سرپرست خانوار به این موضوع توجه کرده‌اند. عمده قوانین و مقررات این حوزه عبارتند از:

- قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۴،

- قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی بند «د»، «ط»، «ی» ماده (۱) و بند «ب» ماده (۲)، بند «د» ماده (۳)، بند «د»، «ز» و «ح» ماده (۴)، مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۲،

- قانون مدیریت خدمات کشوری بند «۴» ماده (۶۸) مصوب ۱۳۸۶/۷/۱۸ و

به اضافه قوانین توسعه‌ای در سال‌های مختلف به زنان سرپرست خانوار توجه داشته‌اند و آخرین آن‌ها در برنامه ششم توسعه و ذیل ماده ۸۰ بند «ت»، در راستای کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی است: «تهیه و اجرای کامل طرح جامع توانمندسازی زنان سرپرست خانوار طبق قوانین و مصوبات شورای اجتماعی تا پایان اجرای قانون برنامه توسط ریاست جمهوری (معاونت امور زنان) با همکاری وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سایر نهادهای ذی‌ربط و تأیید برنامه مذکور در هیأت وزیران و تصویب در مجلس شورای اسلامی و نظارت بر اجرائی شدن آن». با این حال اگرچه در بند «ت» ماده ۸۰ برنامه ششم توسعه بر ضرورت تصویب برنامه جامع زنان سرپرست خانوار توسط مجلس تأکید شده اما هیئت دولت در ۱۳۹۸/۲/۲۹ به پیشنهاد شماره ۲۸۷۹۵ مورخ ۱۳۹۷/۳/۸ معاونت امور زنان و خانواده اقدام به واگذاری مسئولیت تهیه، ابلاغ و نظارت بر برنامه جامع توانمندسازی زنان سرپرست خانوار به معاونت نموده که بر خلاف نص برنامه ششم توسعه و ضرورت تصویب آن در مجلس است اما این پیشنهاد در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس مورخ یک مرداد ماه ۱۳۹۹ رد شد.^۸

اما به این امر توجه داشت که حمایت بیش از اندازه از زنان سرپرست خانوار مانند شمشیر دو لبه می‌ماند زیرا اگر حاکمیت بیش از حد در سیاست‌های خود بر حمایت زنان سرپرست خانوار از هر جهت تأکید نماید چه بسا برخی از زنان در سن ازدواج نیز دیگر تشکیل خانواده ندهند و یا برای برخی از زنان دارای همسر این شبهه به وجود آید که می‌توانند به راحتی زندگی مشترک خود را بر هم بزنند و تحت چتر حمایتی کامل حاکمیت قرار گیرند. هر چند این حرف به معنی رها کردن این قشر از زنان در جامعه نیست اما بهتر است که دولت‌ها در کنار حمایت و توانمندسازی زنان سرپرست خانوار به پیشگیری از افزایش تعداد این زنان در جامعه نیز بیاورند، زیرا همانگونه که در جدول بالا نیز نشان داده شد در حال حاضر ما هر ساله شاهد افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار در جامعه به هر دلیلی هستیم و آمارها نشان می‌دهد که تعداد این زنان طی دوره ده ساله (۱۳۸۵-۱۳۹۵) نزدیک به دو برابر شده است.



زنان روی گسل

گفتگو با ملیحه شیانی، رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات زنان و
دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

ابتدا از بعد اجتماعی به مسئله زنان سرپرست خانوار خواهیم پرداخت. این یک موضوع بینارشته‌ای است. نکته خیلی مهمی که باید آغازگر هر بحث و هر نظری در این راستا باشد؛ شناخت کامل نسبت به مسائل آن‌هاست. اینکه قانون به این موضوع توجه نمی‌کند؛ سیاستگذاری‌ها به این سمت نمی‌رود؛ یا به نظر می‌رسد آنان گروه رهاشده‌ای هستند که با مشکلات خاص خود در حال کلنجارند. در صورت عدم شناخت کافی نمی‌توان برای مسائل راهکار ارائه داد.

متأسفانه تعداد زنان سرپرست خانوار در دهه اخیر افزایش پیدا کرده‌است. همین امر باعث بروز مشکلات و مسائلی می‌شود که هم جامعه را درگیر می‌کند و هم رسیدگی به آن را در بعد قانون‌گذاری، سیاست‌های اجرایی و برنامه‌ریزی‌ها با مسائل مختلفی مواجه کند.

آمارها نشان می‌دهد که رشد فزاینده زنان سرپرست خانوار به دلایل متعددی بستگی دارد مانند مرگ همسر، مجرد قطعی، اعتیاد مردان، زندانی شدن مردان و... به هنگام وقوع معضلات و آسیب‌های اجتماعی تعداد این زنان افزایش پیدا می‌کند و آن‌ها مجبور هستند، علاوه بر حل مشکلاتی که درگیرش هستند؛ عنوان سرپرست را یدک بکشند. مضاف براینکه سرپرستی یک خانوار مشکلات خاص خودش را دارد با اضافه کردن عامل جنسیت مشکل دو برابر می‌شود.

هنگامی که یک فراتحلیل بر روی مطالعاتی که در مرکز مطالعات زنان در قالب‌های تحقیق و پایان‌نامه مرتبط با این موضوع انجام می‌دهیم به یک جمع بندی دست پیدا می‌کنیم. نتیجه این جمع‌بندی در چهار بخش خلاصه می‌شود:

بخش اول: اولین چیزی که درباره‌ی زنان سرپرست خانوار شنیده می‌شود، وضعیت و مشکلات اقتصادی است. این موضوع گاهی اوقات خودش را به شکل فقر نشان می‌دهد. گاهی به شکل عدم اشتغال و بیکاری نمایان می‌شود و در مواردی اشتغال نامناسب این زنان است. از سوی دیگر مشکلات اقتصادی آن‌ها به دلیل زن بودن، با نابرابری و نامناسب بودن درآمدشان گره خورده است. متأسفانه چنین وضعیتی شرایط زندگی این زنان را دشوار کرده است.

وقتی در گوشه و کنار، زنان سرپرست خانواری را می‌بینیم، آن‌ها به مرگ همسرانشان اشاره می‌کنند و از بی‌پناهی فرزندان‌شان و اشتغال‌شان، به کارهایی مثل زباله‌گری و امثالهم می‌گویند. اغلب زنان سرپرست خانوار به جز گروه اندکی که از ارثیه خانوادگی برخوردار هستند و یا شغل پردرآمدی دارند، با این قبیل مشکلات اقتصادی و معیشتی درگیر هستند.

بخش دوم: بحث آموزش است. متأسفانه تحصیلات این زنان اغلب پایین هست و آن‌ها دچار کم‌سوادی یا بی‌سوادی هستند. نکته مهم‌تر سواد ثانویه است. سواد ثانویه به مهارت‌هایی گفته می‌شود که به واسطه آن دانش و آموخته‌های علمی زنان یا مردان عمیق می‌شود. اطلاعات و آمارها حاکی از این است که زنان به خصوص در مقایسه با مردان فاقد مهارت‌های لازم برای ادامه زندگی و پیدا کردن شغل مناسب و درگیر شدن با مسائل هستند. یعنی سواد اولیه به عنوان مراحل مختلف تحصیلی و سواد ثانویه به عنوان مهارت‌های لازم برای مقابله



با زندگی فعلی این زنان؛ اغلب در سطح پایین‌تری نسبت به مردان قرار گرفته است.

در واقع این آموزش‌هایی که از سوی بهزیستی و دیگر موسسات به این زنان می‌شود برخلاف ادعاهای خودشان کمک خاصی به زندگی آنان نمی‌کند. تنها محدود به کمک‌های ادواری است که در سطح بسیار حداقلی اجرا می‌شود. حتی برای گرفتن آمار زنان سرپرست خانوار سازمان آمار از دادن آمار در این باره اکراه دارد. یک آمار واقعی و یک بانک اطلاعاتی مناسب در این زمینه وجود ندارد که کمک‌های لازم را به این گروه برساند.

بخش سوم شبکه‌های ارتباطی و اجتماعی این زنان در جامعه است. بنابر تحقیقات، دامنه تعاملات زنان سرپرست خانوار یا به عبارتی در سطح گسترده سرمایه اجتماعی، بسیار محدود و تنگ است. در این تعاملات واسطه‌هایی برای کمک گرفتن، یادگیری مهارت‌ها و کسب تجربه وجود دارد که این فرصت را زنان سرپرست خانوار از دست می‌دهند.

یک بعد دیگر این قضیه، بعد فرهنگی است. متأسفانه نوع نگاه و برداشت‌هایی که از این افراد در جامعه وجود دارد؛ گاهی اوقات منفی و با نگاه‌های ترحم‌آمیز همراه است. بسیاری از انگ‌های فرهنگی در این نگاه‌ها و برداشت‌ها وجود دارد. هم چنین خانمی که همسرش را به هر دلیلی از دست داده است، نمی‌تواند با هر کسی

رفت و آمد کند. در رفت و آمدها با نزدیکان یا با محارم خودش نیز انگار همیشه زیر یک دوربینی قرار دارد و خود این امر مسئله ساز است.

اگر این موضوع را به مسئله ازدواج مجدد ربط دهیم؛ نوع دیگری از مشکلات این افراد آشکار می شود. بسیاری از این افراد برای رهایی از این مشکلات تن به ازدواج مجدد می دهند. ولی آن انگ اجتماعی در بسیاری از اوقات، مانع از این می شود که ازدواج کند. از طرف دیگر، در شرایط سخت زندگی که نمی تواند زندگی اش را بچرخاند، ناچار به ازدواج می شود. این موضوع علاوه بر شرایط سخت اقتصادی، مشکلات روانی متعدد برای این افراد دارد.

بخش چهارم در واقع مشکلات جسمانی و روانی این زنان را دربرمی گیرد. به دلایلی مانند تنگنای مالی و عدم مراقبت و رسیدگی، گرفتار انواع بیماری ها می شوند. از طرف دیگر دائماً در حال نگرانی و استرس برای امور زندگی هستند. به راحتی در فرهنگ جامعه جا افتاده است که اگر زنی به اصطلاح عامیانه به هر دلیلی بیوه هست و سایه سری بالای سرش نیست. هرکسی به خودش اجازه می دهد که با این افراد هر نوع رفتاری را داشته باشد.

در سیاستگذاری ها ضمن اینکه مشکلات اقتصادی مهم هست. باید در این بخش مدیریت و برنامه ریزی کافی وجود داشته باشد. اینطور نباشد که این افراد هر جا می روند با یک نوع نگاه و شرایط خاص قضاوت شوند.

در سیاستگذاری ها باید به جایی برای مشاوره های ادواری اندیشیده شود. این مشاوره ها می تواند در کاهش تنش های آن ها موثر باشد و کمک زیادی به حل مسائل و مشکلاتشان کند. از طرف دیگر خیلی از این زنان نه صرفاً به دلیل برخوردهای غلط بلکه به دلیل نبود همسر یا پدر برای فرزندانشان، کاهش تعاملات اجتماعی، وجود دغدغه های زیاد، استرس ها و تنش ها به عنوان زمینه ابتلای آنان به عنوان بیماری ها است. واژه سلامت اجتماعی در کنار سلامت جسمانی و سلامت روانی به ابعاد اجتماعی سلامت زنان مربوط است. در تحقیقی نشان داده شده که سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار بسیار پایین است.

یکی از دلایلی که در عمل برای این زنان کاری انجام نشده است عدم حمایت در برآورده شدن نیازهای اولیه این زنان مانند درمان و مسکن است. در واقع کارتی که از طرف شهرداری و سازمان های دیگر در سنین خاصی دریافت می کنند، برای مشکلات آنان جوابگو نیست. یک سری از امکاناتی که در دسترس این زنان قرار می گیرد که جزو سیاست های ادواری است و به همه ی افراد تعلق نمی گیرد و از طرف دیگر به درستی مدیریت نمی شود.

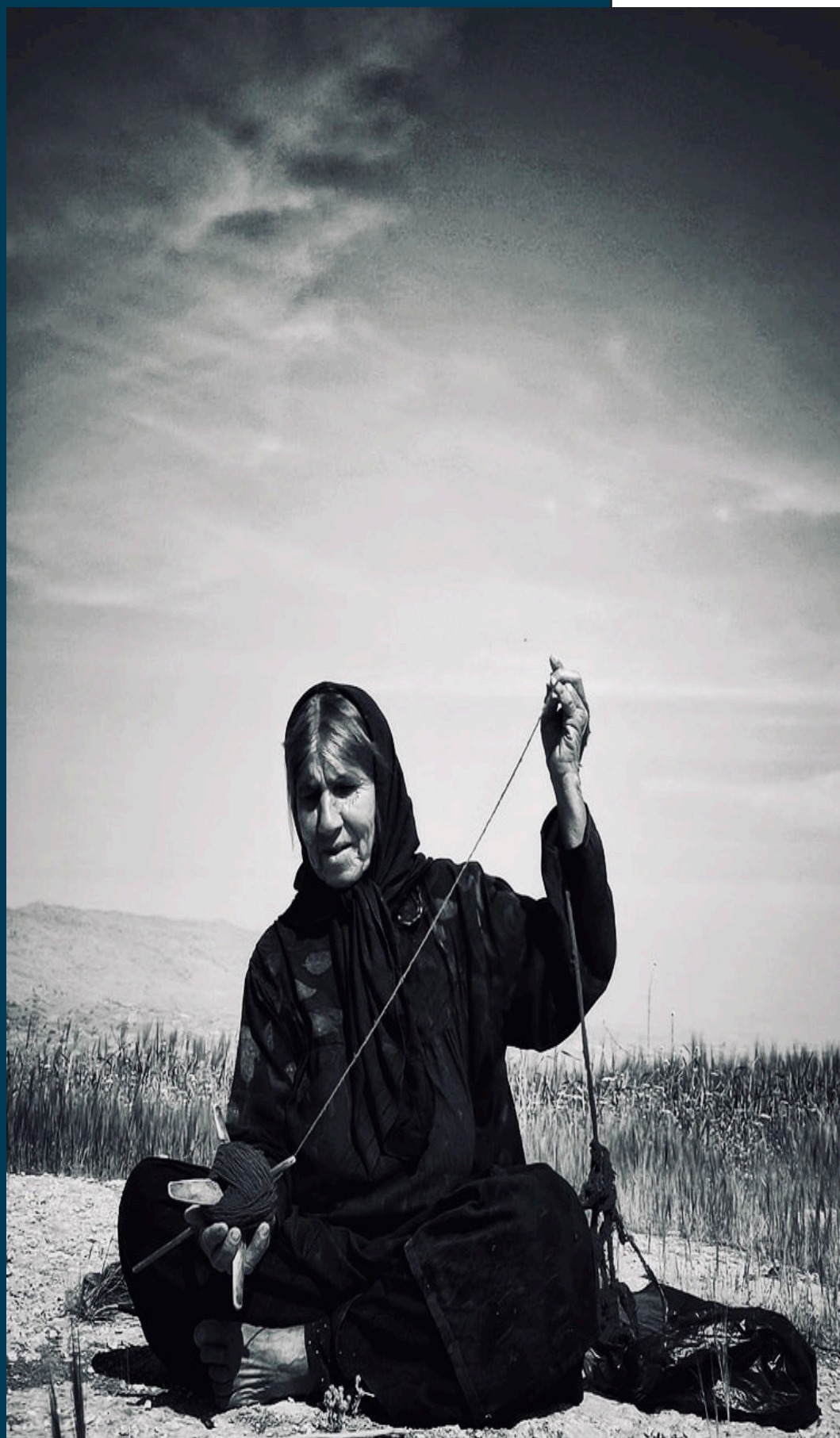
در تئوری های روانشناسی و جامعه شناسی تاکید می کنند، زمانی که به نیازهای اولیه پاسخ درستی داده نشود؛ طبیعتاً نیازهای ثانویه مطرح نمی شوند. زمانی که نان، تحصیل، درمان، مسکن و... به عنوان نیازهای اولیه هستند؛ موضوعی مثل فراغت، نمی تواند دغدغه باشد.

استاد، صاحب نظران و مسئولین اجرایی باید مرزبندی ها و تعاریف را رعایت کنند. برخی از زنان انواع و اقسام آسیب ها را چندین بار تجربه می کنند. به عنوان مثال یک زن معتاد، غیر از اینکه اعتیاد دارند؛ با مسائل دیگری مانند فحشا و امثالهم روبه رو است. اما همیشه این زنان را تحت عنوان های مختلف آسیب ها قرار می دهند یعنی اعتیاد به عنوان آسیب اجتماعی و زن معتاد زیر مجموعه این آسیب قرار می گیرد.

عدم تعریف درست و مرزبندی به رویکرد حاکم در محافل علمی بخش های سیاستگذاری و برنامه ریزی برمی گردد. به همین دلیل وقتی چیزی تعریف درستی نداشته باشد، اقداماتی که برای آن پیش بینی و برنامه ریزی و سیاست گذاری می شود؛ دارای اشکال است.

در اینجا به موضوع جامعه پذیری باید اشاره کرد. یکی از راه های اساسی برای تغییر نگرش ها و به تبع آن رفتارها جامعه پذیری است. منتها جامعه پذیری ای که قبل از هرچیز، در حوزه های اصلی و ساختاری جامعه تغییر ایجاد کند. یعنی آموزش و پرورش، آموزش عالی، رسانه گروهی و ...

منتها جامعه پذیری امری زمان بر است. اینکه چقدر طول می کشد، طبیعتاً حداقل یک نسل زمان می برد تا خروجی آموزش ها و انتقال تجربه ها نهادینه شود. سپس جامعه پذیری صحیح رخ دهد. یعنی ممکن است در



سطح آکادمیک جا افتاده باشد ولی در سطح مدارس هنوز نهادینه نشده باشد.

برای مثال رسانه ملی و صداوسیما که بیشترین مخاطب را دارد. کودکی که در حال آموزش، تجربه کردن و جامعه‌پذیری است و بزرگسالان آن را تماشا می‌کنند. به عنوان نمونه هنگام پخش اذان و آیات قرآن که حالت معنوی دارد، نشانه‌های به کار رفته در آن قابل توجه است. معمولاً تمام مشاغل نشان داده می‌شود، که همه افراد در حال رفتن به سمت وضو گرفتن هستند، اما خانم در این موقعیت کار خانه می‌کند. در همین نمونه کوچک زنان خانه‌دار به حساب نیامده‌اند و همین در جامعه‌پذیری افراد موثر است. در مقوله جامعه‌پذیری باید نگاه ساختاری، نهادی و میانی باهم اصلاح شود. بنابراین چه از طریق جامعه‌پذیری و چه روش‌های دیگر، بایستی الگوسازی درستی از زنان سرپرست خانوار و در نگاه کلی‌تر زنان اتفاق بیافتد.

از طرفی به نظر می‌رسد؛ بسیاری از سیاست‌های حمایتی هم باعث می‌شود به زنان سرپرست خانوار چنین القا شود که این‌ها بیش از حدی که باید، نیاز به حمایت دارند. در حقیقت این سیاست‌ها افراد را توانمند نمی‌کند. الان هم در فیلم‌ها و سریال‌های نمایش خانگی می‌بینیم که زن به عنوان یک عامل منفعل دیده می‌شود. و



همواره نیاز به حامی دارد. بنظر می‌آید که بخشی از این سیاست‌ها به این دلیل اجرایی نشده‌است که زنان سرپرست خانوار به شکل یک موجود منفعل در نظر گرفته می‌شوند که بدون حمایت دولت نمی‌تواند کاری انجام دهد.

موضوع زنان سرپرست خانوار در برنامه چهارم دیده شده‌است. اما باید جایگاهی خاص برای این افراد در نظر گرفته شود و بعد به سمت سیاست‌گذاری‌های درست برود. اقداماتی به شکل پراکنده در کشور وجود دارد. مثلاً سازمان بهزیستی یا کمیته امداد یک‌سری کمک‌هایی می‌کند. اما در واقع این‌ها نشأت گرفته از یک رویکرد مشخص در سیاست‌گذاری نیست.

سیاست‌گذاری‌ها را می‌توان در دو بخش قوانین و تصمیمات کلان در نظر گرفت. در حال حاضر در خصوص مواردی مثل سالمندان حرکت‌هایی انجام شده‌است. اما باید در موارد دیگری همچون زنان سرپرست خانوار هم قبل از اینکه مشکلات عمیق‌تر شوند، بین سیاست‌گذاران و قانون‌گذاران، هماهنگی و نگاه کلان شکل بگیرد.

در این جهت باید، تعریف دقیقی از این زن‌ها وجود داشته باشد. ثانیاً طبقه‌بندی و طیف‌بندی در دسترس باشد. در نهایت ناظر به این طیف‌بندی و طبقه‌بندی سیاست‌گذاری صورت بگیرد. نوع کمک‌ها بر طبق برنامه تعریف شده باشد. البته از این مهم‌تر زنان باید توانمند شوند. ممکن است از طریق آموزش و دوره‌های توانمندی و یا از طریق مشاوره‌های درمانی به توانمندی برسند.



مصاحبه با حنان زارع، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

حنان زارع دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه علوم اجتماعی گفت: زن سرپرست خانوار پدیده‌ای است که در جامعه در حال شکل‌گیری است. از سال ۹۰ تا ۹۵، ۱۲ الی ۱۳ این گروه افزایش پیدا کرده‌اند. تا پیش از این علت سرپرست شدن زنان، فوت همسر بود. در حال حاضر طلاق بر این علت غلبه کرده‌است. این موضوع ناشی از تغییراتی است که در زمینه‌ی سبک زندگی در حال وقوع است.

وی در ادامه به مشکلات این زنان اشاره داشت و گفت: نکته‌ی دیگری که وجود دارد این است که فرزندان این زنان دچار فقر و محرومیت می‌شوند این شرایط در اصطلاحات توسعه به تله‌ی محرومیت معروف است. در واقع این فرزندان در چرخه‌ی فقر و محرومیت قرار می‌گیرند و همان اتفاقی که برای مادر افتاده، برای فرزندان هم رخ می‌دهد.

این دانشجو در ادامه افزود: اوضاع برای فرزندان آنها تشدید می‌شود. از آموزش جا می‌مانند. مجبور هستند که در سطح پایین اشتغال‌زایی کنند و مشاغل کم‌درآمد داشته‌باشند. در سیاست‌گذاری، فرزندان این افراد دیده نشده‌اند. در برنامه‌های توسعه، زنان سرپرست خانوار به عنوان یک گیرندگان منفعلی فرض شده‌اند، که به

صورت ادواری یک‌سری سیاست‌ها و حمایت‌های مقطعی برایشان اجرا می‌شود. هیچ ضمانت اجرایی ندارند و غالباً متکثر است.

زارع با انتقاد از روند سیاست‌گذاری برای زنان سرپرست خانوار اظهار داشت: در واقع سازمان‌های مختلف متولی این امور هستند و همین موازی کاری‌های زیادی را ایجاد کرده‌است. در نتیجه هیچ سیاست جامعی اجرا نمی‌شود. در واقع هیچ شخص یا نهادی نمی‌تواند پروفایل مشخصی از این زنان ارائه کند. ویژگی‌هایی مثل محدوده سنی، حوزه جغرافیایی، دلایل سرپرستی این زنان در عرصه سیاست‌گذاری نامشخص است.

وی با ارائه مثالی در خصوص ضعف اطلاعاتی سیاست‌گذاری ادامه داد: به عنوان مثال یک‌سری از پژوهش‌گران معتقدند دلیل اول سرپرست شدن طلاق است اما یک عده دیگر از پژوهش‌گران دلیل اول را مرگ همسر می‌دانند. یعنی راجع به این موضوع هم اجماع وجود ندارد. به همین علت در تحقیقات سراغ فراتحلیل رفته‌شد تا به یک سیمای کلی در این حوزه دست پیدا شود.

زارع افزود: لازم است یک بانک اطلاعاتی درباره این زنان شکل بگیرد. و اگر هم سیاستی بخواهد اجرا شود باید در راستای توانمندی این زنان باشد. سیاست‌ها نباید دوره‌ای و مقطعی باشد و با تغییر افراد و دولت‌ها، تغییر کند. بلکه باید در جهت تکمیل یکدیگر اجرا شود.

این دانشجو در ادامه با بررسی مسئله فرهنگ و جامعه‌پذیری، گفت: بخشی از جامعه‌پذیری متحجرانه در خانواده‌های ایرانی، تعریف صحیحی برای زنان و دختران ارائه نمی‌دهد. یعنی زن در این نگاه خود را در قالب نان‌آور یا اینکه بخواهد درآمد داشته‌باشد، نمی‌بیند. هنگامی که بنابر دلایلی سرپرست خانوار می‌شود، هیچ چیز از اقتصاد و اینکه خودش باید این مسئولیت نان‌آوری را داشته‌باشد، نمی‌داند. او نه آموزش دیده و نه بلد است.

زارع با انتقاد از ارزش‌های متحجرانه و تاثیر آن بر روی زنان افزود: زن در این نوع جامعه‌پذیری متحجرانه، به عنوان کسی که منفعل است در نظر گرفته می‌شود و پدر باید از او حمایت کند و درآمد داشتن زن و دختر در بسیاری از خانواده‌های ما دیده نشده و همواره زنان به عنوان نقش‌های مکمل ایفای نقش کرده‌اند. اینکه خود زن نقش اصلی را داشته‌باشد و کسب در آمد کند، در بسیاری از خانواده‌های پذیرفته شده نیست.

وی در پایان گفت: هم‌چنین در برنامه‌ریزی‌ها زنان سرپرست خانوار، عاملانی منفعل در نظر گرفته می‌شوند. به آن‌ها نگاه فرد عامل و مستقلی که می‌تواند فعال باشند، وارد نیروی کار بشوند، به منابع دسترسی داشته باشند، وجود ندارد.



اروانشناسی



تیشه به ریشه ناموس

مصاحبه با دکتر مهدی وجدانی همت، مدرس گروه مشاوره در
دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی

این موضوع مسئله مهمی است که به صورت زیر پوستی و غیر آشکار در جامعه وجود دارد. اگر به آن توجه نشود گاهی فاجعه‌هایی را رقم می‌زند که بشریت به حیرانی کشانیده می‌شود. حیران ازین که چطور یک انسان دست به کشتن عزیزان خود می‌زند، در حالی که در تمام طول عمر بسیاری از تلاش‌ها و حتی جنگ‌ها برای حفظ آرامش همین عزیزان بوده است. کسانی که وجودشان به زندگی ما معنا می‌دهد و در واقع معنای حیات، همین علقه به عزیزان است.

وی با ارائه مختصری از صورت مسئله ادامه داد: پس چطور این فجایع به دست ما رخ می‌دهد؟ برای بررسی این موضوع باید با یک نگاه آکادمیک، علمی و به دور از اغراض خاص سیاسی، حزبی و جناحی، مسئله مورد توجه قرار گیرد. قرار است به این سوال پاسخ بدهیم که نقش اختلالات روانشناختی فرد قاتل در قتل‌های ناموسی چیست؟

وجدانی همت گفت: حذف کردن یکی از عزیز ترین افراد زندگی خود یک رفتار سلبی و بسیار خشن است. در ابتدا باید توجه کرد که اگر این اقدام در حد یک اختلال روان‌شناختی کاهش‌داده و صرفاً از منظر اختلالات روانشناختی به آن پرداخته‌شود، نگاه کاهش‌گرایانه رخ داده‌است که باعث می‌شود نتوان موضوع را از جوانب و ابعاد مختلف بررسی کرد.

این استاد دانشگاه با بیان اینکه مسئله قتل‌های ناموسی دارای زوایای بسیاری است، اظهار داشت: نیاز است چنین موضوع مهمی از زوایا و جوانب مختلف اعم از حقوقی، اجتماعی، روانشناسی، فرهنگ پژوهی و مباحث مختلف دیگر مورد بررسی قرار بگیرد تا با یک نگاه جامع بتوان برای جلوگیری از این فاجعه برنامه‌ریزی شود. بنابراین نگاه به این رفتارها نیازمند یک دید جامع و به دور از تک بعدی نگری است. اما به فراخور دانش و توان هرکس باید به تحلیل و تبیین موضوع بپردازد. در جهت این گزاره، من هم در این بحث از نگاه روانشناسانه

به موضوع نگاه خواهیم کرد.

وی ادامه داد: قطعا نقش اختلالات روانشناسی در بروز قتل‌های ناموسی یک موضوع مهم است. انسان مجموعه‌ای از کنش‌های منطقی، احساسی، عاطفی، شناختی و رفتاری را در خود دارد که همه این‌ها باهم منجر می‌شود که انسان دست به یک اقدام بزند. یعنی همه رفتارهای انسان، من جمله خودکشی و دگرکشی یا قتل‌های ناموسی متأثر از این کنش‌ها است.

وجدانی همت، قتل‌های ناموسی را در زمره رفتارهای نابهنجار تلقی کرد و گفت: در واقع این اقدام نشان می‌دهد نگرش، شناخت، احساس و رفتار سر زده از فرد، متناسب با هنجار جامعه نیست و از آن فاصله دارد. پس قطعا یک اختلال روانشناختی است. احتمال ابتلای فرد قاتل به چند اختلال وجود دارد.

این استاد دانشگاه با اشاره به اختلالات روانشناختی که باعث این قتل‌ها می‌شود، اظهار داشت: ممکن است فرد اختلال پارانوئیا داشته باشد. یعنی انسان‌هایی که همیشه تصور آسیب از ناحیه دیگران را دارند. از جانب دیگران احساس امنیت نمی‌کنند و همیشه نگرانند از طرف دیگران (که ممکن است بستگان آن‌ها یا دیگر افراد جامعه باشد) مورد تهدید قرار بگیرند.

وی به اختلال دیگری اشاره داشت و گفت: اختلال دیگر اختلالات هذیانی است. افرادی که دچار سو مصرف مواد هستند. روان گردان یا محرک‌زا استفاده می‌کنند. یکی از مشخصه‌های مواد مخدر صنعتی توهم و هذیان‌هایی است که فرد دچار آن می‌شود. آنچه دیگران نمی‌بینند و وجود ندارد را می‌بینند، آنچه دیگران نمی‌شنوند و وجود ندارد را می‌شنوند و باور دارند. در این اختلال سیستم عصبی و حسی فرد دچار اختلالاتی می‌شود که فرد دیگر نمی‌تواند مطابق سبک زندگی سالم زندگی کند.

وجدانی همت از اختلال سادیسم نیز در ادامه اختلالات نام برد و در توضیح آن اظهار داشت: انسان‌هایی که از آزار و شکنجه دیگران لذت عاطفی می‌برند و ازین طریق آرامش کسب می‌کنند.

این استاد دانشگاه در ادامه به بسترهایی که موجب ظهور این اختلال‌ها می‌شود اشاره کرد و گفت: قطعا فردی که این رفتارهای غیرمتعارف را بروز می‌دهد اختلال روانشناختی دارد. اما نکته مهم‌تر بسترهایی است که این اختلالات را پیش می‌آورد. قطعا باید از ایجاد این زمینه‌ها جلوگیری شود. براساس نگاهی در روانشناسی؛ بسیاری از رفتارهایی که انسان انجام می‌دهد جزء ذات انسان نیست، این رفتار کسب و آموخته شده است. اختلالات هم به اصطلاح فلسفی بر انسان عارض شده است و جزء هویت انسان نیست.

وی در ادامه مبحث زمینه ایجاد اختلالات افزود: انسان از سر ناچاری به این رفتارها دست نمی‌زند. درست است، وقتی این رفتار رخ می‌دهد ممکن است انسان به رفتار، خودآگاهی نداشته باشد. اما این رفتار به انسان وارد شده است و از ذات او نیست. قتل و خودکشی جزء ذات انسان نیست. بلکه انسان این رفتار را آموخته است.

وجدانی همت به قابل آموزش و اصلاح بودن این رفتارها اشاره داشت و گفت: اگر رفتار قابل تغییر نباشد، پس روانشناسی چه کارکردی خواهد داشت؟ اما مسئله این است که انسان چه میزان تغییر می‌کند؟ و برای این تغییر چه مولفه‌هایی لازم است؟

وجدانی همت با تاکید بر نگاه پیشگیرانه از این اختلالات اظهار داشت: قبل از هرچیز باید دانست برای جلوگیری از این رفتار چه باید کرد؟ ابتدا باید زمینه‌های ایجاد آن شناخته شود. چه اتفاقی موجب می‌شود، این اختلال در انسان به وجود آید. بنابراین امکان پیشگیری از این فاجعه وجود دارد.

این استاد دانشگاه رفتارهای نابهنجار را دارای طیف خواند و گفت: رفتارهای نابهنجار در یک پیوستار قرار می‌گیرند. تبلی، بی‌کاری، لذت نبردن از زندگی، احساس شادی نداشتن و... می‌تواند شروع این پیوستار و انتهای آن خودکشی، دگرکشی و یا قتل‌های ناموسی باشد. البته ابتدای این طیف که درجه خفیف رفتارهای نامتعادل و نابهنجار را در برمی‌گیرد به دلیل فراوانی در جامعه، در سطح پایین و کم قابل پذیرش است.

وی سطح بالای این نابهنجاری‌ها را خطرناک دانست و در ادامه برای بررسی زمینه‌های آن به سال‌های اول زندگی تاکید کرد و گفت: سال‌های کودکی تاثیرگذار در وجود اختلالات بزرگسالی است. زیرا در این سال‌ها هویت فرد

در حال شکل‌گیری و انگاره‌های هویت درحال تثبیت شدن است.

وجدانی همت در ادامه افزود: سال‌های نوجوانی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. فرد در پی کشف هویت، انگاره‌های شخصیتی و پاسخ دادن به سوال «من کیستم؟» است. انگاره‌های هویت وقتی شکل می‌گیرد که بتوان هویت فردی و هویت جمعی را تعریف کرد. هویت فردی پاسخی است که فرد در مورد خود ارائه می‌دهد.

این استاد دانشگاه ابعاد جسمانی، صفات و ویژگی‌های شخصیتی هر فرد را هویت فردی خواند و در ادامه به تعریف هویت جمعی پرداخت و گفت: هویت جمعی و اجتماعی؛ به معنای عضویت فرد در مجموعه‌های مختلف است. مثلاً عضویت در یک خانواده، کلاس، مدرسه، طایفه، محله، شهر و ملیت است.

وی با توضیح بیشتر درباره هویت جمعی ادامه داد: در انگاره جمعی، انسان خود را در مقایسه با دیگران و با توجه به نسبتی که با دیگر افراد دارد، تعریف می‌کند. دایره این تعریف کم‌کم گسترده‌تر می‌شود. از عضو یک خانواده بودن به عضویت در یک جامعه می‌رسد. بنابراین موضوع مهم این است که هویت فردی و اجتماعی فرد که از کودکی تا جوانی درحال شکل‌گیری است چگونه تعریف شود. ممکن است زمانی انگاره هویت، قدرت



جنسیت برتر را در ذهن فرد شکل داده باشد.

این استاد دانشگاه با نگاه انتقادی نسبت به انگاره برتری جنسیتی، اظهار داشت: در این انگاره‌ها، برای نمونه در ذهن فرد نوعی این گزاره که پسر بودن یعنی از جنس مخالف برتر بودن، شکل می‌گیرد. به دلیل پسر بودن می‌تواند برای جنسیت مقابل و جنسیتی که مادون و پایین‌تر است، تصمیم گرفت. گاهی این انگاره‌ها در افکار متحجرانه شکل می‌گیرد. این باورها بسیار آسیب‌زا و زمینه‌ساز اختلالات مختلف است.

وجدانی همت در ادامه به مسئولیت متقابل بین اعضای خانواده تاکید داشت و گفت: البته این به معنای نفی مسئولیت بین اعضای خانواده نیست. هم‌چنین باید تاکید کرد که باید احساس محافظت و یکپارچگی در خانواده وجود داشته باشد. اما باید دقت داشت که این احساس مراقبت به معنای مالکیت نیست. اما این گزاره به معنای نفی یکپارچگی و عدم محافظت اعضای خانواده از یکدیگر نیست. بلکه حتما باید این حس مراقبت از دیگر اعضای خانواده وجود داشته باشد.

وی افزود: اعضای خانواده باید حواسشان به یکدیگر باشد. برای انسجام خانواده هر یک از اعضا؛ مادر پدر خواهر و برادر نقش مشخصی دارند. این توازن در نقش‌ها، خانواده را به یکپارچگی و انسجام می‌رساند. اما



هرجا این حس مراقبت و حفاظت تبدیل به حس مالکیت شد و دیگران مثل برده و شیء تحت مالکیت فرض شوند، امکان رفتارهای نابه‌چار وجود دارد.

این استاد دانشگاه با اشاره به مفاهیم دینی به توضیح بیشتر مراقبت و مسئولیت در خانواده پرداخت و اظهار داشت: در مفاهیم دینی هم آورده شده است که تنها مالک انسان خدا است. در عین حال انسان‌ها در قبال هم مسئولیت دارند و باید مراقب هم باشند. در خانواده توازن نقش، به تناسب ظرفیت‌ها و توانایی افراد وجود دارد ولی هیچ‌کس مالک دیگری نیست! بلکه ارزش هر شخص به تناسب انسانیت، درجه تقوا و تقرب او به خداوند است. در روانشناسی نیز هر شخص به تناسب انسانیت، قابل احترام و ارزشمند است.

وجدانی همت در ادامه به ویژگی‌های فرهنگی اشاره داشت و گفت: البته انگاره‌های هویتی در جوامع مختلف نیز متفاوت است. در برخی جوامع به هویت‌های فردی و در برخی دیگر به هویت‌های جمعی توجه بیشتری می‌شود. در تاریخ، سنت و گذشته بشریت همیشه این‌طور تصور شده که زن سرمایه اجتماعی خانواده است. نه خود زن بلکه حیا عفت و پاکدامنی او بستری است که تربیت در آن رخ می‌دهد و سرمایه‌ی ارزشمند خانواده است. البته این به معنی نفی نقش مرد در تربیت و رشد نیست.

این استاد دانشگاه با تاکید بر نقش ارزشمند زنان در خانواده گفت: پاکدامنی، حیا و پاکی زن، بستر تربیت و رشد خانواده است که بسیار ارزشمند تلقی می‌شود. این موضوع باید منجر به توجه بیشتر به زن و حقوق



آن در خانواده شود. در نتیجه این توجه، ارزش نقش و جایگاه زن فی نفسه در خانواده بالا می‌رود. اما گاهی اوقات افراد دچار کج اندیشی می‌شوند؛ به این معنا که اگر مرد احساس کند چیزی به این سرمایه خدشه وارد کرده است، زن باید از خانواده حذف شود.

وی افزود: حیا و پاک دامن‌ی زن، برای تربیت خانواده، رشد انسان‌ها و حیات خانواده اعتبار و سرمایه است. اما نباید منجر به این نگاه شود که اگر خانواده از این جنبه احساس خطر داشت، زن را از خانواده حذف کند. بنابراین یکی از موضوعات وارده این کج فهمی است که برای حفظ اعتبار و رفع خطر از خانواده باید آن جنسیت حذف بشود.

وجدانی همت با بررسی وجه دیگر یک رفتار نابه‌هنجار، اظهار داشت: مسئله بعدی که باید به آن دقت کرد این است که هیچ رفتاری یک‌باره و آنی نیست. بلکه یک دوره‌ای را طی می‌کند تا اتفاق بیافتد. یعنی ابتدا فرد با موضوعی مواجه می‌شود که با آموخته‌ها و شنیده‌های خود مطابقت و سازگاری ندارد. در این زمان فرد دچار عدم تعادل شناختی می‌شود.

این استاد دانشگاه ادامه داد: این عدم تعادل شناختی در فرد احساس بدی را به وجود می‌آورد. احساس خطر می‌کند و دنبال راهکارها می‌گردد. پس زمانی که جرعه‌ی یک رفتار در ذهن و روان انسان زده می‌شود تا دست به اقدام درمورد آن رفتار بزند یک فرایند را طی می‌کند... به طور مثال وقتی فرد در مورد یک عضو خانواده احساس خطر کند که این عضو آبروی خانواده را می‌برد یا به حیثیت خانوادگی لطمه می‌زند و هویت جمعی‌شان را خدشه‌دار کرده‌است، به رفتارهای مختلف فکر می‌کند و فرایندی را طی چند ساعت، چند روز و یا چند ماه یا حتی بیشتر طی می‌کند. در مورد خودکشی هم همین اتفاق می‌افتد و به صورت فرایندی رخ می‌دهد.

وی در ادامه به پیشنهاداتی درباره، جلوگیری از این اتفاقات و قتل‌ها پرداخت و گفت: یکی از اقدامات این است که به مولفه‌های اولیه‌ی یک اختلال در افراد به عنوان زنگ خطر و هشدار نگاه شود. این افراد در مدارس، خانواده و جامعه حضور دارند. برخی از این مولفه‌ها عبارت‌اند از؛ زمانی که انسان‌ها حوصله یکدیگر را ندارند خیلی نمی‌خندند، تفریح نمی‌کنند و در کل از کنار هم بودن لذت نمی‌برند یعنی عواملی فرد را از حالت تعادل شناختی و عاطفی دور می‌کند. همین مسئله کم کم زمینه‌های اختلال را ایجاد می‌کند.

بعد از این‌ها فرد به این فکر می‌کند که کاش اصلاً به دنیا نمی‌آمد. چه زندگی بدی دارد و چه خوب می‌شد اگر به این دنیا نمی‌آمد و... که ممکن است در آینده منجر به بروز رفتار خودکشی شود و یا افکاری همچون اینکه «وقتی کسی جنس خرابی دارد دیگر باید دور انداخت»، در او نهادینه شود.

وجدانی همت به تفکرات خطرناکی که در انسان‌ها باعث اعمال نابه‌هنجار می‌شود اشاره کرد و اظهار داشت: «آدم‌ها قابل تغییر نیستند و اگر کسی اعمال اشتباه دارد دیگر نمی‌شود کاری کرد باید حذف شود». وقتی فرد به این نگرش رسید باید زنگ خطرها به صدا در بیاید. در مدارس، مشاوران، در خانواده، اعضا و افراد مختلف در محل کار، تحصیل و... باید همه به این عوامل اولیه توجه کنند.

وی در ادامه به ارتباط موثر بین افراد اشاره داشت و آن را یکی از عوامل موثر در شناخت اختلالات دانست و گفت: در روز چند دقیقه با دوستان، فرزندان و والدینمان صحبت می‌کنیم؟ صحبت‌های دوستانه و نه کاری. همه این‌ها کمک می‌کند، اعمالی که در آینده منجر به بروز رفتارهای نابه‌نجار می‌شوند، شناسایی شوند و بتوان از آن‌ها جلوگیری کرد.

این استاد دانشگاه با تأکید بر پیشگیری از بروز اینگونه اتفاقات افزود: بنابراین در کنار مجازات‌های قانونی باید، اقدامات زیادی برای پیشگیری انجام داد تا فرد به مرحله بروز رفتار نرسد. چون وقتی رفتار بروز کند، وارد مسائل حقوقی و مجازات می‌شود. رفتار از حیطه روانشناسی خارج می‌شود و مجالی برای برگشت نخواهد بود.

وی در ادامه گفت: پس باید مبنا را بر پیشگیری قرار داد. وقتی این قتل‌ها به وقوع پیوست چون مسائلی مثل مجازات، تنبیه، مسائل حقوقی و بعد روانی جامعه از فرد جلوتر قرار می‌گیرد دیگر امکان درمان اختلال برای فرد نیست. اما آسیب‌های ناشی از این اتفاق برای خانواده مقتول اثرات مخرب روانشناختی دارد. باید به این خانواده‌ها توجه کرد و آن‌ها را مورد باز پروری قرار داد تا با مسئله کنار بیایند. در نتیجه در مسیر اصلاح روند زندگی قرار بگیرند.

وجدانی همت در پایان، با تأکید بر بازشناسی و بازتعریف سنت‌ها گفت: در کنار این قتل‌ها گاهی زمینه‌های غیر اجتماعی برای مجازات ایجاد می‌شود. مثلاً افراد خودشان برای هم مجازات در نظر می‌گیرند و قانون را پس‌گیرنده حقوق خود نمی‌دانند. این موضوع باید مورد توجه باشد تا به قتل‌های سریالی منجر نشود. در نهایت می‌توان گفت؛ با اصلاح سبک زندگی و سنت‌ها؛ نه به معنای حذف آن‌ها بلکه بازشناسی و بازتعریف مفاهیم، خصوصاً در خرده فرهنگ‌ها که منجر به رفتارهای نابه‌نجار می‌شود می‌توان از اتفاقات مخرب و آسیب‌زا پیشگیری کرد.





افقه و حقوقا



تبرِ تحجر

وضعیت سنجی فقهی و حقوقی قتل‌های ناموسی

در خصوص موضوع کشته شدن رومینا به دست پدرش و قتل‌های ناموسی تاکنون بحث‌های زیادی مطرح شده است. در قانون فعلی مجازات اسلامی مصوب سال ۹۲، ماده ۳۰۱ پدر چنانچه مرتکب قتل شود، محکوم به قصاص نمی‌شود، اما طبق مواد دیگر می‌توان پدر را در خصوص جرم ارتكابی علاوه بر دیه به مجازات تعزیری بین ۳ تا ۱۰ سال محکوم کرد. در این خصوص، از منظر فقه برخی بحث‌هایی کرده‌اند و اعتقاد دارند که این از احکام اولیه است. به همین دلیل اجماع فقها در آن وجود دارد. بنابراین نمی‌شود از حکم ثانویه استفاده کرد و پدر یا پدر بزرگ قصاص نمی‌شوند.

البته بعضی می‌گویند می‌توان از ماده ۱۵۲ همین قانون استفاده کرد. در ماده ۱۵۲ بحث تادیب والدین مطرح شده است. با توجه به این ماده، می‌توان این موضوع را مطرح کرد که اگر والدین در تادیب از حد متعارف تجاوز کنند و از طرفی هم با تصمیم و سبق سابقه بخواهند دست به اقدامی بزنند، حکم به قصاص می‌توان داد. البته این بحثی فقهی است که محل آن اینجا نیست. اما آنچه در حال حاضر در قانون وجود دارد، این است که پدر قصاص نمی‌شود و فقط به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌شود.

اما یک سری از بحث‌های متفرقه دیگری نیز هست که بعضی از علما مثل صاحب شرایع، محقق حلی یا شهید اول در خصوص این موضوع اظهار داشتند. براساس نظر آنان، پدر اگر فرزندش را به قصد و عمد، کشت، می‌توان کفاره را هم برایش در نظر گرفت. در قانون فعلی ما صرفاً تعزیر بین ۳ تا ۱۰ سال و دیه وجود دارد. البته کم و زیاد بودن این مدت نیز محل بحث است. اما باید در نظر داشت که ۱۰ سال هم مدت کمی نیست. اما می‌توان در خصوص این مورد یا موارد مشابه در قانون مصوب شود که در زمان اجرای حکم، تخفیفات مقرر در قانون



شامل مرتکبین این جرائم نشود.

ضمن آنکه می‌توان از مجازات‌های دیگری که با عنوان مجازات تکمیلی در قانون آمده، استفاده کرد و مرتکب را علاوه بر مجازات‌های مقرر، طبق ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی، محکوم نمود. مجازات تکمیلی چیست؟ طبق قانون، دادگاه می‌تواند فردی را که به حد قصاص مجازات تعزیری، محکوم شده باشد، با رعایت شرایط ذیل در این قانون، متناسب با جرم ارتكابی به عنوان مجازات تکمیلی محکوم کرد. مجازات تکمیلی مثل چه؟ مثلاً اقامت اجباری در جایی و یا انفصال از خدمات دولتی و عمومی و یا یکسری از شرایطی که در ماده ۲۳ ذکر شده‌است. می‌توان از آن‌ها استفاده کرد. البته این‌ها بستگی به شرایط جرم متهم دارد.

بر اساس آنچه در اخبار آمده به پدر رومینا ظاهراً حدود ۹ سال حکم داده‌اند. قصاص و تغییر حکم، نیازمند تغییر و تصویب قانون است. در حال حاضر نمی‌توان توقع داشت برخلاف قانون، رای صادر شود. در خصوص افزایش تعزیر شاید بتوان بحث کرد؛ مثلاً در گذشته این قانون وجود داشت که اگر در خصوص قصاص، اولیا دم گذشت می‌کردند، متهم آزاد می‌شد. اما بعدها از باب حکومتی و جلوگیری تجمعی مرتکب در جامعه، مجازاتی تعیین و مقرر شد. براساس این مجازات اگر کسی مرتکب قتل عمد شود، در صورت رضایت اولیای دم به آزادی‌اش، در جامعه حضور پیدا کند، ممکن است جامعه را به اخلاص بکشاند. به همین علت، به جهت صیانت از آرامش جامعه باید مجازات شود و بین ۳ تا ۱۰ سال در زندان برود.

در مسئله قتل‌های ناموسی باید به این نیز توجه کرد که در جامعه، بیشتر جنبه اجتماعی و احساسی وجود دارد و بحث‌ها قانونی نیست. اگر هم ایراد قانونی وجود داشته‌باشد باید اولاً در مجلس تصویب شود، و از طرف دیگر این یک بحث فقهی و قانونی است و به دور از مسائل احساسی نیازمند بحث علمی توسط آگاهان به مبانی فقه و قانون است.

برای مثال در خصوص خیلی از موارد، از جمله دیه زن و مرد، در قانون یک سری تغییراتی طبق فتوای آقای خامنه‌ای، اعمال شده‌است. بنابراین همانطور که گفته‌شد در جهت رفع موانع، باید عالمانه برخورد کرد و از مواجهه سطحی امتناع داشت.

در موضوع مذکور، احساسات جامعه جریحه‌دار شده‌است. قتل یک دختر به عواطف و احساسات جامعه خدشه وارد کرده‌است. اما باید توجه داشت در جامعه مترقی، قانون فصل الخطاب است. باید در نظر داشت صرفاً مجازات نمی‌تواند مشکل‌گشا باشد.

بررسی شرایط وقوع جرم و یا ارتكاب اعمال هنجارشکن در جامعه، باید مورد توجه قرار بگیرد. ظاهراً به این مسائل بی‌توجهی شده‌است. و الا حبس یا اعدام، نمی‌تواند پیشگیری کند. در این راستا باید آموزش محوری نهادینه شود. جامعه، در همه حال و به طور مستمر نیازمند آموزش است. پدران، مادران، دختران، پسران، همه و همه نیازمند آموزش هستند. متأسفانه دانشگاه، مدرسه، ارگان و یا نهاد مشخصی عهده دار این امر خطیر نیست.

در این خصوص تنها به داشتن برنامه‌ای در صداوسیما اکتفا شده‌است. در فضای مجازی نیز معمولاً مطالبی به صورت نادرست ارایه می‌شود. در صورت ارائه مطالب درست نیز برای نیاز فعلی کافی نیست. بنابراین از چنین جامعه‌ای انتظار اصلاح عمل فقط از طریق مجازات نمی‌توان داشت.



سرپرستان بی سرپرست

وضعیت سنجی حقوقی زنان سرپرست خانوار

سینا محمدی، کارشناسی ارشد حقوق مالکیت فکری دانشگاه

علامه طباطبایی

براساس تعریف دفتر کاهش آسیب‌های اجتماعی، زنان سرپرست خانوار، زنانی هستند که بدون حضور منظم یا حمایت یک مرد بزرگسال، سرپرستی خانواده را بر عهده دارند. سرپرست خانواده به کسی اطلاق می‌شود که مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را به دوش دارد و تصمیم‌گیری‌های عمده و حیاتی به عهده اوست. زنان سرپرست خانوار به عنوان قشر آسیب‌پذیر جامعه در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی قرار دارند. این زنان به علت تعدد نقش‌هایی که بر عهده آن‌هاست، فشارهای زیادی را تجربه می‌کنند.

به دلیل همین آسیب‌پذیری، در بعد بین‌المللی و داخلی برای حمایت از زنان سرپرست خانوار، اسنادی تدوین شده است. برای مثال ماده ۶ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، بر جلوگیری از استثمار زنان تأکید می‌کند. ماده ۳ اعلام می‌دارد، انجام اقدامات مناسب برای تضمین توسعه و پیشرفت زنان در همه زمینه‌ها و بهره‌مندی آن‌ها از حقوق بشر صورت پذیرد. ماده ۵۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح می‌کند هر انسانی سزاوار یک زندگی با استانداردهای قابل قبول برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش، از جمله تأمین خوراک،

پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری است.

در حیطه قانون گذاری داخلی هم در مجلس شورای اسلامی حمایت از زنان سرپرست خانوار از سال ۶۲ مطرح شده است. با تشکیل نخستین مجلس شورای اسلامی، قانون تامین زنان و کودکان بی سرپرست، آبان ۱۳۶۲ به تصویب رسید و سپس روند قانون گذاری در این زمینه طی سال های ۱۳۷۱، ۱۳۷۴، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۷ ادامه یافت. در این روند، وظایف و حدود کاری سازمان‌های حمایتگر مثل، وزارت رفاه، بهزیستی و کمیته امداد مشخص شد.

از جمله طبق قانون جامع رفاه و تامین اجتماعی که در سال ۸۳ به تصویب رسید، مشخص شد دولت به عنوان متولی رفاه اجتماعی وظیفه دارد برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری را در حوزه‌های رفاهی، حمایتی و بیمه‌ای برای رفاه عموم انجام دهد. همچنین بهزیستی و کمیته امداد نیز همکاری‌های لازم را در این زمینه داشته باشند.

بنابراین باید گفت که با معین بودن دستگاه‌های متولی، کم نیستند مواد قانونی که دولت را مکلف به برنامه‌ریزی در حوزه زنان سرپرست خانوار کرده‌است. به‌طور مثال می‌توان از قانون تامین زنان و کودکان بی‌سرپرست، قانون تشویق احداث و عرضه واحدهای مسکونی استیجاری، قانون افزایش پوشش توانبخشی و حمایتی معلولان و زنان سرپرست خانوار توسط سازمان بهزیستی کشور، آیین‌نامه اجرایی قانون تامین زنان و کودکان بی‌سرپرست و بیمه زنان خانه‌دار سرپرست خانوار نام برد. اما تاکنون گزارش اقدامی، نسبت بدان‌ها



وجود نداشته‌است.

این مسئله احتمالاً حکایت از عدم اجرای آن‌ها می‌کند. با اینکه این موضوع از اولویت دستگاه‌های متولی خارج شده و همین موجب نگرانی است. باید گفت که دستگاه‌های متولی نه تنها در متن قانون بلکه بنابر برنامه مکلف به تصمیم‌سازی در این حوزه هستند.

هم‌چنین در برنامه‌های توسعه‌ای از برنامه اول تا ششم موضوع حمایت از زنان سرپرست خانوار دیده شده‌است. به‌طور مثال در ماده ۶۹ برنامه چهارم توسعه به صراحت تامین بیمه خاص حمایتی برای حمایت از زنان سرپرست خانوار پیش‌بینی شده‌است. هم‌چنین در ماده ۲۳۰ برنامه پنجم توسعه دولت موظف به همکاری با سازمان‌ها و دستگاه‌های ذیربط توسعه و سامان‌دهی امور اقتصادی معیشتی با اولویت ساماندهی مشاغل خانگی برای زنان سرپرست خانوار و زنان بدسرپرست، تامین اجتماعی و.... شده‌است.

اما در برنامه ششم توسعه در موارد متعددی به موضوع زنان سرپرست خانوار اشاره شده‌است. در ماده دوم برنامه، موضوع اشتغال و تامین منابع مالی زنان سرپرست خانوار در اولویت قرار گرفته و در ماده ۸۰ برنامه نیز به موضوع کنترل آسیب‌های اجتماعی به زنان سرپرست خانوار توجه شده است.

بنابراین به‌نظر نمی‌رسد که خلأ قانونی و برنامه‌ای برای کنترل رشد و حمایت از زنان سرپرست خانوار برای ممانعت از ورود آن‌ها به چرخه آسیب‌های اجتماعی وجود داشته‌باشد. بلکه موازی‌کاری نهادها، هدف‌سازی

کوتاه مدت، غلبه نگرش حمایتی و تلقی ساختاری از فقر است که موجب شده تا نگاه درستی برای برون رفت از وضعیت فعلی وجود نداشته باشد.

اشکال جدی در این است که با وجود گذشت چند سال از رواج و افزایش پدیده زنان سرپرست خانوار هنوز یک طرح جامع و کامل برای زنان سرپرست خانوار اجرا نشده است. حتی آمار درستی وجود ندارد و تمام خدمات انجام شده به صورت مقطعی بوده است. در برخی اظهار نظرهای مسئولین تعداد زنان سرپرست خانوار و بی سرپرست تا حدود ۴ میلیون نفر تخمین زده شده که رو به فزونی است. بدیهی است که این جمعیت قابل توجه در معرض مشکلات و آسیب های بسیاری هستند.

امید است ضرورت قانونگذاری های مبتنی بر مصالح و مفاصل امروز، عقل جمعی، آمارها و آسیب شناسی دقیق و راهکارهای عملی و تخصصی در این حوزه بیش از پیش احساس شود. شایان ذکر است لایحه توانمندسازی زنان سرپرست خانوار که در شهریورماه امسال در کمیسیون بودجه رد شد تا همچنان این خلأ باقی بماند.

هم چنین نیاز به چاره اندیشی و بازنگری فقهی در حیطه حقوق زنان به طور خاص، زنان سرپرست خانوار دیده می شود برای مثال؛ در خصوص مسئله حضانت که انجام وظایف مربوط به آن به نحو احسن طبیعتاً دغدغه خود مادران سرپرست خانوار هم هست، بعضاً چالش ها و موانعی به وجود می آورد. یکی از این چالش ها، تعارضاتی است که با نقش جد پدری مطرح می شود. باید گفت با توجه به ساختار اجتماعی و شکل نهاد خانواده در زمان کنونی، در جغرافیای ایران، عقل و عرف ایجاب می کند که در نبود پدر، برای حضانت فرزند، مادر در اولویت باشد و اگر توان ایفای این نقش را داشت مصلحت فرزند هم حکم می کند که مادر حضانت را به عهده بگیرد و حضانت جد پدری استثنا شود.

البته نقش جد پدری، ولایت و حضانت او در ساختار قبیله/عشیره/خاندانی و خانواده های پرجمعیت، منطقی، موثر و موافق مصلحت بوده است. کما اینکه اگر در مناطقی همچنان این نظم اجتماعی برقرار است، عرف هم متمایل به همان ایفای نقش جدی و حداکثری جد پدری است.

اما ساختار اجتماعی در غالب مناطق ایران و خصوصاً مناطق شهری کارایی نقش حضانت و مصلحت فرزند را عقلاً و عرفاً بیشتر در حضانت مادر محقق می شود. البته در حیطه قانونگذاری هم بیش از پیش به اصل مصلحت توجه شده است. برای مثال می توان به مواد ۴۱ و ۴۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ اشاره کرد. در مسائل اقتصادی و تصدی گری های اجتماعی و اشتغال زنان هم نیاز است تا به سیره عقلاً و مصلحت سنجی نظر داشت. تا از موانع و مشکلات پیش روی قشر آسیب پذیر زنان سرپرست خانوار کاسته شود.





اسیاست



سوختگان حاشیه

مصاحبه با سمیه رفیعی، رئیس فراکسیون محیط زیست مجلس و عضو فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی

تخریب این منازل دلایل متعددی دارد. مهاجرت‌ها، قانون کاربری اراضی و شهرداری‌ها از جمله این علل است. متأسفانه آلودگی ناشینی و به تعبیری حاشیه‌نشینی مسئله و چالش بزرگی در مدیریت شهری است. طبق فرضیه واقعی انقلاب اسلامی باید با این مسائل درست برخورد شود. اطراف خود تهران نیز این پدیده وجود دارد.

رفیعی در ادامه از تجربه عینی سفر خود به بندرعباس گفت: من خودم از این مناطق بازدید کردم. با ساکنین این مناطق مفصلاً صحبت کردم و خانه‌هایشان را دیدم. یک درد مشترک در میان آن‌ها وجود دارد. این درد مشترک مهاجرت‌های بی‌رویه است. طبق آماری که ما گرفتیم متوجه شدیم که اطراف تهران بالغ بر ۹۰ درصد افراد درگیر مهاجرت بی‌رویه هستند.

وی در ادامه با توضیح بیشتر مهاجرت بی‌رویه، تصریح کرد: برخی از شهرهای خودشان به تهران مهاجرت کردند. درصد قابل توجهی نیز اتباع هستند که به صورت غیرقانونی جمع شدند. برای حل این مسئله باید به ریشه و علل مهاجرت بازگشت. بحث مهاجرت همواره وجود دارد و جالب اینکه نرخ مهاجرت از برخی شهرها در ۳۵ سال گذشته تقریباً ثابت است.

این نماینده مجلس در ادامه گفت: درکل آمارها فزاینده و صعودی است یعنی اینکه از برخی شهرها همواره نرخ مهاجرت وجود دارد. این شهرها با وجود داشتن منابع طبیعی خوب؛ بیشترین مهاجرت را خصوصاً به تهران می‌کنند. این نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری درستی برای بهره‌مندی از این منابع طبیعی و بومی سازی صنایع در این شهرها صورت نگرفته است.

رفیعی با اشاره به مسئله ماده ۱۰۰ اظهار داشت: ماده ۱۰۰ مردم را در سکونت‌های شهری و اطراف شهرها دچار چالش جدی کرده است. یک بروکراسی پیچیده‌ای را ایجاد می‌کند. بارها این قضیه مورد اشاره و بررسی قرار گرفته است. حتی آیت الله رئیسی نیز خودشان ورود کردند و بحث احیای حقوق عامه در کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری‌ها را پیگیری کردند. به نظرم باید این قانون مورد بازنگری و اصلاح قرار بگیرد.

وی افزود: اما برای اینکه این موارد تکرار نشود باید، تبصره‌ای به این قانون اضافه کنند. مبنی بر اینکه زن سرپرست خانواری که از لحاظ مالی توانایی ندارد، به استناداری، کمیته امداد، نهادهای حمایتی و... معرفی شود. سپس مسکن آن زن سرپرست خانوار تامین شود. بعد ماده ۱۰۰ را اجرایی کنند.



نماینده مردم تهران با اشاره به ضعف‌ها و خلاهای موجود در سیاست‌گذاری، گفت: اگر تصمیمات در کشور براساس، اصل آمایش سرزمینی استوار باشد، چنین اتفاقاتی نخواهد افتاد. اتفاقی که برای کشور هزینه‌زاست و کرامت افراد جامعه زیر سوال می‌رود.

وی با اشاره به تبعیض در اجرای قانون در برخورد با طبقات مختلف جامعه، اظهار داشت: نهادهای حمایتی باید رصدهای میدانی خودشان را متکی به تصمیمات در اتاق‌ها و پشت میز ندانند. رصدهای میدانی باید وجود داشته باشد. هم‌چنین به آمار دقیقی نیاز است تا بتوان سیاست‌گذاری درستی انجام شود. در کشور نهادهای حمایتی کم نیست. هم‌چنین بودجه در اختیار است. تنها باید ساماندهی درستی انجام داد.

رفیعی در ادامه با تاکید بر بحث زنان سرپرست خانوار و لزوم حمایت از آنان تصریح کرد: در این موضوع نیاز است تا قانون دائمی حمایت از زنان سرپرست خانوار تدوین و تثبیت شود. البته مهم‌تر از نوشتن قانون، اجرای آن است. به شدت علاقمندم و پیگیری می‌کنم که قانونی تصویب و آیین‌نامه‌های اجرایی هم الساعه و تقریباً هم زمان با قانون پیشنهاد شود.

وی افزود: این اتفاق باید بیافتد تا ضمانت اجرایی قانون در کشور وجود داشته باشد. فکر می‌کنم مسئله توانمندسازی زنان سرپرست خانوار با محور و تاکید بر درآمدزایی آن‌ها باید یکی از اولویت‌های مهم باشد. اینها نه در شعار بلکه در عمل باید اتفاق بیافتد و این هماهنگی قوای و دستگاه‌های مختلف را می‌طلبد.

این نماینده مجلس در پایان با تاکید بر ضمانت و اهمیت اجرایی شدن قانون گفت: به عنوان مثال از تصویب قانون تسهیل ازدواج ۱۵ سال می‌گذرد. اما هنوز آیین‌نامه‌های اجرایی آن ابلاغ نشده است. این اتفاق خوبی نیست. با اینکه محتوای قانون، محتوای خیلی فاخری است اما وقتی اجرایی نشود دردی را از جامعه دوا نمی‌کند. در بحث زنان سرپرست خانوار فارغ از هرگونه شعارگرایی و متاسفانه سیاست‌زدگی که طی این سال‌ها با آن مواجه بوده‌ایم، باید یک اقدام موثر و عملیاتی که ساماندهی و نظارت مناسبی داشته باشد، اجرایی شود.





افلسفه |



سخن گفتن به مثابه بودن

امیرحسین کاشانی‌نیا، کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

قرن‌ها پیش ارسطو با تعریف انسان به «حیوان ناطق» بر سخن گفتن به مثابه تجلی تفکر و وجود انسانی تأکید کرد. در این معنا، سخن گفتن به واسطه «زبان» نقشی اساسی در انسان بودن ما به عنوان موجودات ناطق ایفا می‌کند. این اهمیت آنجا آشکار می‌شود که ارسطو عدم «زبان» برای حیوانات را حاکی از عدم نطق می‌داند. با این همه و فارغ از طرح تامل‌برانگیز ارسطو، انسان چرا سخن می‌گوید؟ سخن ارسطو از قوه است: انسان ذاتاً می‌تواند سخن بگوید زیرا واجد زبان است اما چیست که باعث می‌شود انسان این قوه را بالفعل نماید؟ به عبارتی انسان «می‌تواند» سخن بگوید اما چرا «باید» سخن بگوید؟ لزوم تبدیل این امکان به فعلیت چیست؟

هر انسان به طور شهودی می‌داند که «هست» اما لازم می‌داند این «هستی» را ابراز کند. ابراز هستی در قالب «کار» صورت می‌گیرد. «کار» در این معنا هرگونه ابراز هستی است فلذا حوزه‌اش از اعمال جسمانی فراتر می‌رود و «گفتن»، «نوشتن» و... را نیز شامل می‌شود.

«زبان» که نوشتن و گفتن و صداالبته خواندن و شنیدن را ممکن می‌سازد نقش مهمی در ابراز هستی ما ایفا می‌کند. این پیوند تاجایی است که هر «کار»، گویی «گفتن» چیزی است. هرچند عملی جسمانی باشد. اینجاست که بدن نیز واجد «زبان» می‌شود (به ترکیب «زبان بدن» دقت شود).

به این صورت می‌توان به پرسش «چرا سخن می‌گوییم؟» چنین پاسخی داد: ما سخن می‌گوییم تا نشان بدهیم که «هستیم»! اگر کسی هیچ «کار» نکند در واقع هستی خود را برای دیگران ابراز نمی‌کند و به این صورت هرچند «هست» اما برای دیگران «نیست»! در این صورت تحمیل سکوت نوعی قتل است! (چنین طرحی از سکوت نباید با توصیه‌های عرفانی و سلوکی خلط شود زیرا اولاً سکوت عارف خودخواسته و اختیاری است و ثانیاً سکوت در نزد عارف قدمی به سوی فقر و فناست و بیش از آنکه ناقض عرض بنده باشد موید آن است).

همین نکته است که بحث «آزادی بیان» را پیش می‌کشد و بنیانش را مستحکم می‌کند زیرا نفی «بیان» شخص درواقع نفی موجودیت او نیز هست. زیرا بیان چیزی جز بروز هستی شخص نیست! (البته آنچه در حال حاضر به عنوان آزادی بیان شناخته می‌شود، همچون بسیاری از مسائل دیگر به ابتذال و انحراف کشیده شده است؛ تفسیر مطلق از آزادی بیان نقض ماهیت خود آزادی خواهد بود!)

از این جهت زنان اگر «کار» نکنند گویی اساساً «نیستند»! نکته بسیار مهم آن است که «کار» در اینجا به اشتغال دلالت ندارد بلکه همانطور که گفتیم ناظر به هرگونه ابراز هستی است. به عبارتی منظور «حضور» زنان است؛ «نیست بودن» شخص منفعل از آن جهت است که در جهان دیگر انسان‌ها «حضور» ندارد و در واقع «کار» متضمن همین «حضور» است.

وقتی از لزوم «کار» زنان سخن می‌گوییم لزوماً به معنی اشتغال نیست. بلکه به معنای آن است که زنانگی زن در جامعه «حاضر» باشد. این حضور نیز به معنای آن نیست که زنان لزوماً آشکارا در میدان جامعه فعالیت کنند (در واقع این قبیل تصورات نفهمیدن اصل مساله و تقلیل آن به حضور فیزیکی است).

بلکه منظور آن است که اولاً زنان واجد «زبان» (به مثابه مصداق مهمی از «کار») شوند. ثانیاً این «زبان» را به «سخن» آورند و ثالثاً جامعه به این سخن، «گوش» فرادهد. چه بسا در جامعه‌ای زنان در تمامی عرصه‌های اجتماعی حضور فعال داشته باشند اما «زبان» نداشته باشند و «سخن» نگویند!

با این حال سخن نگارنده به هیچ وجه منافاتی با اشتغال زنان ندارد بلکه می‌خواهد این نکته را گوشزد کند که «حضور»، صرفاً با «اشتغال» محقق نمی‌شود و حتی ممکن است اشتغال زنان با ایجاد توهم حضور در جامعه حجابی شود که ما را بیش از پیش از مساله اصلی غافل می‌کند!

اهمیت سخن گفتن زنان وقتی بیشتر خود را نشان می‌دهد که واقف شویم حقیقت و هستی به واسطه هر سخن بخشی از خود را آشکار می‌کند. زبان زنان حجابی از حجب حقیقت را می‌افکند. حجابی که زبان مردان نه تنها نسبت به آن غافل است بلکه حتی توانایی التفات به آن را ندارد! از همین رو سخن گفتن زنان نه فقط منفعت خودشان بلکه منفعت انسان را محقق می‌کند.

تا به این جا دریافتیم سخن گفتن در نظر ارسطو نشان نطق است و وجه تمیز انسان از دیگر موجودات. سوالی طرح کردیم: انسان «می‌تواند» سخن بگوید اما چرا «باید» سخن بگوید؟ چنین پاسخ دادیم که انسان لازم می‌داند وجود خود از طریق «کار» ابراز کند.

«کار» در اینجا در معنای عرفی نیست بلکه هرگونه ابراز هستی است. در این بیان «سخن گفتن» از مصادیق مهم و بارز «کار» است. چنانکه گویی با آن به اتحاد می‌رسد. به عبارتی ما با هر «کار» می‌خواهیم چیزی «بگوییم»، به این صورت همه چیز واجد زبان است حتی بدن!

سپس با مدد از همین تلقی نشان دادیم که چگونه تحمیل سکوت به علت نفی سخن و کار به نوعی کشتن شخص است. از اینجا لزوم کار کردن زنان را نتیجه گرفتیم و گوشزد کردیم در اینجا منظور اشتغال زنان نیست بلکه منظور «حضور» زنان است. این حضور محقق نمی‌شود مگر با زبان‌مند شدن زنان، سخن گفتن با آن زبان و گوش دادن جامعه به آن سخن.

در آخر اشاره کردیم که زبان زنانه بخشی از هستی را برای ما مکشوف می‌کند که در حالت عادی مکتوم است! (دومین بنیان آزادی بیان همین مکشوف شدن حقیقت در زبان است، اولین بنیان، «بیان» به مثابه ابراز هستی بود که در متن به آن اشاره کردیم). در یادداشت بعدی این سخن را بسط خواهم داد که چگونه سکوت و حذف زنان می‌تواند بخشی از حقیقت را به دار بیاویزد!



افرهنگ وهنرا



دختری در رودخانه

یادداشتی دربارهٔ مستند دختری در رودخانه

نازنین فرامرزی، کارشناسی حقوق دانشگاه تهران

بعد از قتل قندیل بلوچ مدل معروف پاکستانی، توسط برادرش، تغییراتی در قوانین مربوط به قتل ناموسی در پاکستان رخ داد. اما خیلی دور از ذهن نیست که بخشی از این اصلاحات را متأثر از مستند دختری در رودخانه بدانیم. مستندی که چندماه پیش از قتل بلوچ، منجر به دریافت دومین اسکار برای شرمین عبید چنائی شد و به خوبی در فضای رسانه جای گرفت.

عبید چنائی در این مستند، راوی حکایت دختری است که به دلیل ازدواج با مردی که عمویش مخالف آن بوده است، مورد دشمنی خانواده قرار می‌گیرد و توسط پدر و عمویش مورد اصابت گلوله واقع می‌شود. اما سرنوشت به گونهٔ دیگری رقم می‌خورد و این دختر زنده می‌ماند. پدر و عموی او دستگیر می‌شوند و در پشت میله‌های زندان اینگونه صحبت می‌کنند: اگر به عقب برگردیم، دوباره او را خواهیم کشت! او آبروی ما را ریخته است و ما با کشتن او در جامعه به شرافت معروف شده‌ایم. حتی اگر بمیریم هم دوباره اینکار را خواهیم کرد! علت این صراحت چیست؟ در مستند، وکیل باسواد پرونده به صحبت با ریش سفیدان محل زندگی قاتل می‌پردازد. آنان نیز موافق هستند که قاتل، به غیرت و شرافت معروف شده است. چنائی به خوبی در این بخش اهمیت فرهنگ‌سازی را نشان می‌دهد. مفهومی که به ذهن متبادر می‌کند این است که در جامعه‌هایی با چنین فرهنگی، حتی اگر قوانین هم اصلاح شوند، باز با پایان چنین حوادثی روبه‌رو نخواهیم بود. حتی در بخشی با خواهر قربانی صحبت می‌شود. او نیز خود را موافق عمل پدر می‌داند و خواهر خود را خاطی بزرگی می‌شمارد. البته به احتمال زیاد این صحبت او، ناشی از ترس وی از برخورد

مردان خانواده بوده است. چنانچه پدر اعلام می‌کند که دیگر بعد از این حادثه، دختران دیگر هرگز اقدام به چنین کارهایی نخواهند کرد. یعنی یکی از علل قتل‌های ناموسی، احساس نیاز به نوعی ضمانت اجرا است. چیزی که بتواند حفظ عفت و آبروی خانواده را تضمین کند و از اتفاقات شنیع جلوگیری کند. نکته مهم در این بخش این است که به هر حال پدر، نیاز به یک ضمانت اجرا برای خواسته‌های منطقی خود (نه هر خواسته‌ای) دارد. وظیفه تأمین این ضمانت به عهده چه کسی خواهد بود؟ قطعاً بخشی از آن به نهادهای فرهنگ‌سازی در جامعه بازخواهد گشت. در واقع بستگی به این دارد که این نهادها، چگونه تعریف درستی از مفهوم عفاف و آبرو ارائه دهند و بستر را برای رفتار درست و مقابله منطقی با رفتار غلط، فراهم کنند.

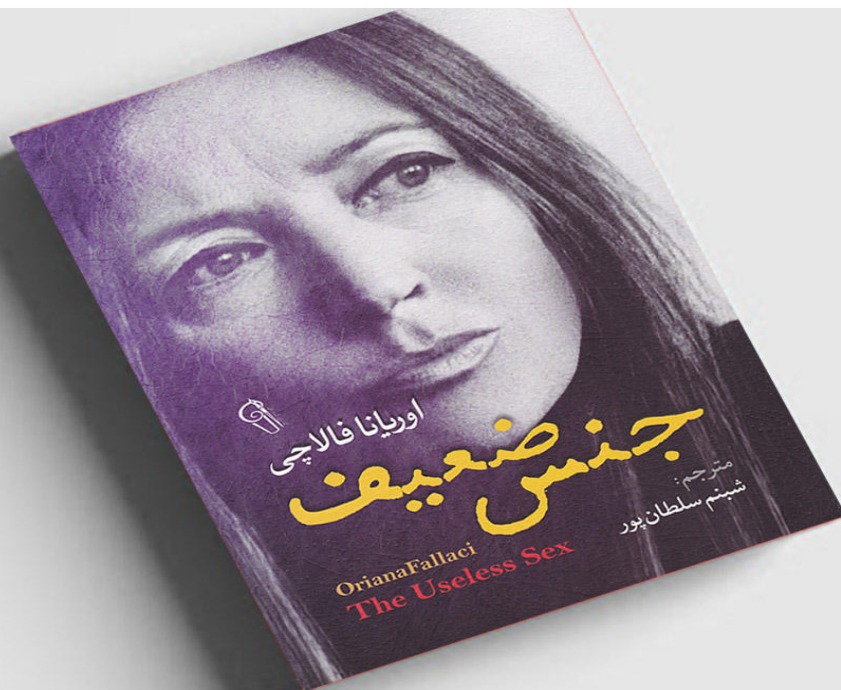
اما اهمیت فرهنگ‌سازی، چنانی را از ضرورت اصلاح قوانین غافل نمی‌کند. بخش‌هایی از مستند به صحبت‌های وکیل پرونده راجع به خلاءهای قانونی در باب قتل‌های ناموسی اختصاص دارد. اشارات وکیل به ضعف نظام حقوقی، از آن جهت که نمی‌تواند در صورت عدم بخشش قاتلین از دختر دفاع کند، بسیار دقیق هستند. توجه او به بعد اجتماعی این جرم بسیار حائز اهمیت است. چنانچه که خود دختر هم یکی از علل عدم گذشت خود را، جلوگیری از تکرار این امر می‌داند.

به هر حال این دختر برای جلوگیری از نزاع بیشتر بین دو خانواده و اقدام دوباره قاتلین به قتل، مجبور به گذشت می‌شود. صحبت‌های پلیس در این رابطه جالب توجه هستند. پلیس بیان می‌کند که بخشش آن دختر از روی اجبار بوده و باعث می‌شود که افراد بیشتری اقدام به قتل‌های ناموسی کنند. چرا که هیچ هزینه‌ای برای آنان نخواهد داشت و این کابوسی برای پلیس است که باز هم شاهد چنین جنایاتی خواهد بود.

در بخشی از صحبت‌های قاتل به این موضوع اشاره می‌شود که خروج دختر از خانه بدون اجازه پدر، طبق دستور اسلام نیست و او حق داشته است که با فرزندش چنین برخوردی کند. اما در جای دیگری از مستند با اشاره به همین موضوع، گفته می‌شود که تعالیم اسلام هرگز چنین اجازه‌ای به یک پدر نداده‌اند و این برداشت، ناشی از درک غلط خود شخص است. در این بخش ضرورت وجود تفسیر درست از دین و سپس آموزش آن تفسیر، به سطح جامعه مورد توجه است. تا زمانی که قانون‌گذاران و مجریان قانون نیز تفسیر اشتباهی از این موضوع داشته باشند، نمی‌توانند راه‌حل‌های منطقی برای آن بیاندیشند.

به طور خلاصه، باید گفت که در این مستند، به خوبی به برخی از ریشه‌ها و علل قتل‌های ناموسی اشاره شده است. باید در نظر داشت که اصلاح این وضعیت، هم از دریچه قانون و هم از دریچه فرهنگ گذر می‌کند. این دو بر هم اثرگذار هستند و پرداختن به بخشی نباید ما را از بخش دیگر غافل کند. چنانچه می‌بینیم که با وجود تغییر و اصلاح قوانین در پاکستان، متأسفانه باز هم شاهد آمار بسیار بالایی از قتل‌های ناموسی در این کشور هستیم.





جنس ضعیف

معرفی و نقد کتاب جنس ضعیف

کیما محمدزاده، کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

اورiana فالاچی یکی از مشهورترین زنان نویسنده و روزنامه‌نگار، نویسنده‌ی کتاب‌های معروف مصاحبه با تاریخ، نامه به کودکی که هرگز زاده نشد و جنس ضعیف است. در اینجا به بررسی کتاب "جنس ضعیف" او می‌پردازیم.

روزی مدیر روزنامه‌ای که فالاچی در آن مشغول فعالیت بود؛ از او خواست به کشورهای شرقی سفر کند تا گزارشی از زنان آن سرزمین‌ها به دست بیاورد. در ابتدا فالاچی به اهمیت چنین گزارشی با دیدی تردید نگاه می‌کرد. اما پس از چندی سفر خود را با این دغدغه که مشکل زنان "زن بودن است" آغاز می‌کند. سفر او، سفری به سرزمین‌های شرقی پاکستان، هندوستان، مالزی، چین و ژاپن است و در آخرهم سفر خود را در آمریکا به پایان می‌رساند.

فالاچی که خود متولد فلورانس ایتالیا بود؛ با آداب و رسوم و عقاید غربی آشنایی کامل داشت. به همین دلیل دیدگاه ایده آل او درباره زنان، به زنان اروپایی و آمریکایی محدود نمی‌شود. بلکه به نظر می‌رسد با وجود ضعف‌ها و کاستی‌هایی که متوجه زنان در دیدگاه شرقی است؛ او سبک زندگی زنان شرقی را بادوام‌تر و آرام‌تر از زنان غربی تصور می‌کند.

گزارش زنان در جنس ضعیف از زنان پاکستانی شروع و به شرایط زنان آمریکایی ختم می‌شود. در پاکستان برای زنان هویت مستقلی فارغ از همسرانشان قائل نیستند. هم‌چنین غایتی جز ازدواج برای آنان در نظر نمی‌گیرند. فالاچی در پاکستان شاهد مراسم ازدواج دختری است که برای اولین بار همسر خود را می‌بیند. او متوجه می‌شود که ازدواج با عشق و عاطفه در این فرهنگ جایی ندارد. به نظر او چنین جامعه‌ای به معنای واقعی کلمه مردسالار است. در این کشور، کمتر قانونی را می‌توان یافت که به زنان توجه شده باشد.

او سپس به هند سفر می‌کند. سرزمینی که تاریخ پر فراز و نشیبی را گذرانده است. سرزمینی پر از خدایان و مذاهب گوناگون، سرزمینی که با جنبش گاندی بار دیگر متولد شد. فالاچی در آنجا با زنان روشنفکر و

فرهیخته‌ای آشنا می‌شود. آن‌ها زنان هندی را پروانه‌های آهنی توصیف می‌کنند که برای این پروانه‌های آهنی لباس ساری، نمادی از پرچم هند است.

کنار گذاشتن این لباس را خیانت بزرگی به کشور خود قلمداد می‌کنند. زنان هندی پس از گاندی رشد بسیاری کردند. در این راستا، حضور و فعالیت آن‌ها در اجتماع تغییراتی کرد. اما هنوز هم می‌توان فرهنگ‌های غلط ضد زنانه را در هند پیدا کرد.

در کتاب جمله‌ای از گاندی نقل می‌شود. گاندی می‌گوید: "هیچ انقلابی را نمی‌شود عظیم تلقی کرد مگر آن که زنان یک کشور و نحوه زندگی‌شان را دگرگون کند. بدون زنان هیچ انقلابی پیروز نمی‌شود. شاید زنان از لحاظ جسمی ضعیف‌تر از مردان باشند اما از لحاظ روحی نیرویی صد برابر مردان دارند. اگر می‌توانستم ارتش آزادی هند را از زنان تشکیل دهم، بدون شک قبل از یک سال به پیروزی می‌رسیدم."

سفر بعدی او کشور مالزی است. در آنجا او به دنبال تنها قبیله‌های مادرسالار جنوب شرقی آسیا می‌گردد. زنان در تفکر آن‌ها وظیفه‌ی تأمین زندگی مردان را برعهده دارند. در این فرهنگ غالباً زنان به خواستگاری مردان می‌روند و زنان هستند که کارهای کشاورزی و سخت را انجام می‌دهند. فامیلی زنان به فرزندانشان می‌رسد و زنان صاحب سرمایه و زمین هستند. این زنان در پاسخ فالاچی که می‌پرسد: "همسران شما کجا هستند؟"، با خنده می‌گویند آنها پیش مادرانشان هستند. فالاچی باز هم سبک زندگی این زنان را سبک زندگی ایده آل زنان نمی‌داند.



چین، مقصد بعدی فالاچی و عکاس همراهش بود. سرزمینی که کمتر مورد تهاجم فرهنگی قرار گرفته و همین امر باعث شده هویت چینی تغییرات کمتری را تجربه کند. فالاچی در چین با هان سوین نویسنده‌ی کتاب "عشق چیز باشکوهی است" دیدار می‌کند.

هان سوین درباره‌ی فرهنگ‌های ضد زنانه در چین صحبت می‌کند. وی اشاره می‌کند: فرهنگ غلطی مانند باند پیچی کردن پای دختران تا بزرگسالی برای کوچک ماندن پای زنان، هنوز وجود دارد. از طرف دیگر زنان چینی در حال جنگیدن با دوگانه‌ی سنت و مدرنیته هستند.

ژاپن آخرین کشور شرقی است که گزارش فالاچی درباره‌ی زنان شرقی را تکمیل می‌کند. در این گزارش، او زنان ژاپنی را همچون زنان چینی درگیر فرهنگ سنتی و مدرن می‌بیند. در حال حاضر در این کشور بخشی از زنان ژاپنی همچنان کیمونو می‌پوشند و به سنت‌های دیرینه ژاپنی پایبند هستند. اما درگیردار سنتی یا مدرن بودن زنان بسیاری به فرهنگ مدرن رو آورده‌اند. ژاپن پس از جنگ جهانی دوم و حضور آمریکا، شاهد تغییرات زیادی بوده است. تغییراتی که به گفته‌ی فالاچی زن ژاپنی را از سادگی و نجابت به زنی فاقد متانت تبدیل کرده‌است. به نظر می‌رسد این تغییر آرامش چندانی را برای این زنان و جامعه‌ی ژاپن به ارمغان نیاورده‌است.

فالاچی و عکاس همراه او به غرب سفر می‌کنند. ابتدا آن‌ها از پنجاهمین ایالت آمریکا، هاوایی شروع و بعد سفر خود را با نیویورک تمام می‌کنند. فالاچی در بازدید از هاوایی به دنبال زنان اصیلی بود که پیش از ورود خارجیان



در این دیار زندگی می‌کردند. زنان هاوایی پیش از ورود خارجی‌ان زندگی‌شان با صلح و صمیمیت همراه بود. ولی بعد از ورود خارجی‌ان، صبر و تحمل در زندگی آنها رخت بست و سبک زندگی زنان در آنجا تغییریاتی کرد. یکی از زنان هاوایی در پاسخ به یکی از سوالات فالاجی می‌گوید: "پیشرفت تمدن تنها چیزی که به ما داده حق طلاقه! چرا ازش استفاده نکنیم؟".

روایت او از نیویورک هم ابتدا با تعریف و تمجیدهایی درباره جایگاه زن در آنجا است. جایگاهی که بنابر نظر فالاجی آرزوی هر زنی در سراسر دنیاست. از سوی دیگر طبق آماری که در کتاب گفته شده است، مردان آمریکایی به طور میانگین کمتر از زنان آمریکایی عمر می‌کنند.

"زن در آمریکا یک مرده که قدرتش از مردای دیگه بیشتره. می‌تونه رای بده اما مجبور نیست سرباز بشه و بجنه. انتظار داره که مرد تو آسانسور کلاهش رو به احترام اون برداره و موقع دست دادن با مرد دست کشش رو از دستش در نیاره." او زنان آمریکایی را بدین شکل تعریف می‌کند.

اما پس از این تعریف، به این نتیجه می‌رسد که زنان آمریکایی هم همچون زنان شرقی به نوعی با تعریف اشتباهی که از زن بودنشان دارند، نمی‌توانند خوشبختی واقعی را درک کنند. به همین دلیل پس از مدتی دچار افسردگی می‌شوند. زنانی که آنها را آزادترین زنان جهان می‌دانند؛ مردان واقعی در آمریکا هستند و به بهانه‌ی این که از مردها عقب نمانند از عاطفه و احساس تهی می‌شوند.

کتاب جنس ضعیف، گزارشی از وضعیت زنان جهان است. اورiana فالاجی با گفت و گو با زنان شرقی و غربی در پی دستیابی به زن ایده آل و چرایی این نکته که چرا زنان به جایگاه ایده آل خود نرسیدند، بود. او در انتهای کتاب مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که هیچ یک از زنان نتوانستند راه درست خوشبختی را در زندگی‌شان بیابند.

او هیچ فرقی بین زنان آمریکایی یا زنان سنتی چینی نمی‌داند. به نظر او اکثر زنان در باتلاق اشتباه و بی خبری دست و پنجه می‌زنند. این زنان نتوانستند آنطور که شاید و باید خود را بشناسند و از زندگی لذت ببرند. خواندن کتاب جنس ضعیف با وجود اینکه نتیجه‌گیری قابل اتکا و دقیقی ندارد؛ از این جهت که به طور جامع تجربیات کشورها را در حوزه ی زنان بررسی می‌کند، قابل اهمیت است.



اَزَنِ اِيرانِ

نبرد زن

بررسی وضعیت زنان ورزشکار ایرانی

مصاحبه با سمیه دهباشی، مربی تکواندو

در موضوع ورزش زنان دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. حضور زنان در مسابقات حرفه‌ای محل بحث است. عده‌ای با حضور زنان در این عرصه‌ها مخالف‌اند. عده‌ای دیگر نیز این حضور را از مصادیق مثبت حضور در اجتماع تلقی می‌کنند. هم‌چنین در جهت ارتقای هر چه بیشتر بانوان در این حوزه‌ها تلاش کرده‌اند و از هیچ حمایتی چشم‌پوشی نمی‌کنند.

به طور کلی ورزش در سطح فردی، امری لازم و ضروری برای سلامتی تلقی می‌شود. اما همین که در سطح حرفه‌ای مطرح می‌شود، نگاه‌های متفاوتی را به خود جلب می‌کند. این درحالی است که ورزش در سطح حرفه‌ای و جهانی، راهی برای موفقیت انسان است. با این حال همانطور که گفته شد، نگاهی که نسبت به امر «جنسیت» در جامعه وجود دارد، موجب بروز حساسیت، در برخی از فعالیت‌های ورزشی زنان می‌شود.

زنان، با وجود فشارهای اجتماعی که در خصوص ورزش قهرمانی‌شان وجود دارد، توانسته‌اند بر این موضوع غلبه کنند. بنابراین در چهارچوب قوانین و عرف‌های موجود جامعه، عمل کرده و دست به کنش‌سازی موثر در این عرصه زدند. یکی از مولفه‌های فشار اجتماعی، خلا حمایت جامعه، از ورزش بانوان است که در موضوع حامیان مالی ورزشی نمود پیدا می‌کند. یکی از علل نبود حامی مالی، عدم پوشش مناسب خبری، از ورزش بانوان است.

در همین راستا گفتگوی کوتاهی داشیم با یکی از مربیان تکواندو، که توانسته با وجود باورهای موجود در اجتماع، در این رشته رزمی همراه با تجربه مادری فعالیت کند. ایشان با معرفی خود، در خصوص چگونگی ورودش به این ورزش گفت:

من سمیه دهباشی، مربی و داور رشته تکواندو هستم. از سال ۱۳۸۳ به دلیل علاقه زیاد به ورزش رزمی با وجود محدودیت‌ها، در این رشته فعالیت خود را آغاز کردم. محدودیتی که در اینجا می‌گویم، از منظر عرف اجتماعی است. در آن زمان حضور بانوان در ورزش رزمی رایج نبود. از سوی والدین به دختران اجازه ثبت نام در این رشته داده نمی‌شد.

این مربی ورزشی در ادامه گفت: با این حال شروع کردم و بعد از سه سال، به دلیل موفقیت‌های قهرمانانی چون؛ هادی ساعی، یوسف کرمی و بهزاد خداداد در مسابقات المپیک و جهانی، انگیزه بیشتری به دست آوردم. در



راستای تلاش‌هایم، توانستم مقام‌ها و عناوین مختلف استانی و کشوری بدست آورم. هم‌چنین به عنوان مربی در رده‌های سنی مختلف، موفق به کسب عنوان شدم. در حال حاضر در بخش پومسه به عنوان بازیکن، فعالیت دارم.

وی در خصوص اوضاع کنونی رشتهٔ تکواندو از منظر عرف عمومی جامعه، ادامه داد: در چند سال اخیر به دلیل پخش مسابقات بانوان از صداوسیما، برخوردها مناسب است و استقبال خوبی می‌شود. به طوری که مشتاقانه در مورد چگونگی فعالیت یک خانم در رشته رزمی سوال پرسیده می‌شود. ثبت نام در این رشته، بیشتر شده و نسبت به گذشته، با نگاه تعدیل شده‌تری روبه‌رو هستیم. البته که هم‌چنان یک سری نگاه‌ها و مشکلاتی نسبت به این موضوع، پا برجاست.

این مربی، دربارهٔ مسائل و مشکلاتی که در ورزش رزمی تکواندو، وجود دارد، گفت: یک سری مشکلات جزئی وجود دارد که در تجربهٔ زیستهٔ خودم با آن روبه‌رو بودم. آن هم این است که، با اینکه پوشش تکواندو کامل است اما متأسفانه اجازه ورود آقایان به داخل سالن داده نمی‌شود. به خصوص در رده سنی پایین (خردسالان) که نیاز حضور خانواده‌ها از سوی بچه‌ها بیشتر احساس می‌شود.

وی با توضیح بیشتر در این خصوص گفت: یا اینکه اجازه تمرین دختران رده سنی پایین با پسران رده سنی پایین فراهم نیست. به دلیل چابکی بالاتر پسران، در این نوع تمرین‌ها، دختران برای مسابقات تهاجمی‌تر می‌شوند. این نیاز از سوی برخی مربیان، دیده می‌شود.

این مربی ورزشی در ادامه به مسئله مالی اشاره داشت و تصریح کرد: اما شاید مهم‌ترین مسئله، ضعف حمایت مالی در بخش ورزش بانوان است. در رشتهٔ تکواندو نیز با آنکه توانسته‌ایم، مدال برنز المپیک را در سال‌های اخیر، به دست آوریم، هم‌چنان این مسئله وجود دارد.

دهباشی، به عنوان یک مربی ورزش رزمی، که طعم شیرین مادر بودن را نیز چشیده‌است، در خصوص تجربهٔ مادری در کنار فعالیت در عرصهٔ ورزشی، گفت: فعالیت در ورزش و مدیریت خانواده، به شرط داشتن برنامه و مشخص شدن هدف خیلی خوب پیش می‌رود. یعنی در اینجا برنامه‌ریزی و نظم، مهم‌ترین نقش را برای من ایفا کرد. اگر بخواهم واقعیت را بگویم، با داشتن فرزند کوچک، سختی کارم بیشتر شد اما از آنجایی که من هیچ وقت تسلیم شرایط زندگی نمی‌شوم، با پشتکار و تلاش بیشتر سعی کردم این دو را در کنار هم حفظ کنم.

این مربی ورزشی، در پایان به تاثیر محیط آرام و حمایت‌گرایانه در خانواده تاکید داشت و گفت: ناگفته نماند که نقش حمایت‌گرایانهٔ همسر و تقسیم کار مشترک‌مان در محیط خانه بسیار موثر بود. همسر در این شرایط من را حمایت کرد. من با این حمایت، در محیط آرام خانه، توانستم برنامه‌ریزی کنم و به فعالیت‌م، مثل گذشته، در عرصهٔ ورزشی پردازم. هم‌چنین از تجربهٔ شیرین مادری، لذت ببرم.



من یک مادرِ سرپرست خانوار هستم!

درد دل‌های یک مادرِ سرپرستِ خانوار

زنِ سرپرست خانوار، زنِ تنهایی است که مسئولیتِ زندگی با او است و قطعاً این مسئولیت به ویژه زمانی که فرزندى هم در میان باشد، کار ساده‌ای نیست.

چه فوتِ همسر اتفاق بیفتد یا ترکِ همسر، در هر حال، این آغازِ دردناکِ یک مسیر تازه، برای زنی است که تصمیم می‌گیرد برای فرزند خود به تنهایی، هم مادر و هم پدر باشد. زنی که خود، احتمالاً دردهایی دارد و لازم است چرخ اقتصاد خانواده را هم بگرداند. او نیاز به انرژی برای ساماندهی اوضاع آشفته‌ای دارد، که تازه در آغازِ مسیر آن است و راهی طولانی را باید پیماید.

فشارِ این مسئولیت و مدیریتِ امور خانه و فرزندپروری، هنگامی بیشتر می‌شود که جامعه، نه تنها حمایتی از او نداشته باشد، بلکه با نگرش‌ها و قضاوت‌های ناسالم و رفتارهای آسیب‌زننده، ادامه‌ی مسیر را برای زنِ تنها، دشوارتر سازد. عدم حمایت قوانین حمایتی برای نگهداری از فرزند، معمولاً این زنان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد:

۱. ادامه‌ی این مسیر با مشکلات فراوان برای نگهداری از فرزند، که عشقِ مادرانه‌ی آنها را طلب می‌کند؛

۲. ازدواج مجدد و سپردن فرزند به پدر یا خانواده پدری؛

در بیشتر موارد، زنان به دلیل ترس‌های زیاد و عدم حمایت‌های مالی و قانونی، علیرغم میل باطنی خود، تصمیم دوم را برمی‌گزینند. همین راه نیز ممکن است در آینده، با توجه به شکنندگی آن‌ها در تجربه‌ی اول، منجر به چالش‌های جدی در زندگی شود.

جوامع پیشرفته بر این نکته واقف هستند که اساس یک جامعه قوی و هوشمند را، مادران قوی آن جامعه می‌

سازند. پس سرمایه گذاری روی مادران، به ویژه مادران آسیب پذیر؛ که شامل زنان تنها و سرپرست خانوار می شود، به جامعه کمک می کند. تا در راستای این حمایت، فرزندان‌شان در آینده، به افراد موثر جامعه تبدیل شوند.

به طور کلی آسیب‌هایی که متوجه زنان سرپرست خانوار است و لازم است برای آن‌ها، تمهیداتی اندیشیده شود، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

1. آسیب‌های مالی: دغدغه‌هایی برای معیشت خانه و فرزند، امکانات مالی در حد یک زندگی سالم شامل تفریح، تغذیه، علاوه بر این مهم است که قوانین حمایتی در این زمینه، شامل پرداخت حقوق به شیوه‌ای متفاوت و عادلانه با ایجاد بستری برای تسهیلات مختلف در حوزه‌های گوناگون اندیشیده شود.
2. آسیب ارتباطات: زنان سرپرست خانوار نیاز به حمایت‌های جدی در مورد محیط کار و آسیب‌های احتمالی از خشونت‌های جنسی و روانی مربوطه دارند. برخی از این زنان به دلیل ماهیت زندگی خود و عدم حمایت لازم از سمت مراجع ذی‌صلاح، معمولاً در برخی از محیط‌های کار مورد خشونت‌های جنسی، خاموش می‌مانند. آموزش این زنان در مورد نوع مواجهه با این قبیل موارد و توانمندسازی آنان و جرات ورزی دادن به آن‌ها، از اقداماتی است که می‌تواند از این نوع خشونت جلوگیری می‌کند.
3. آسیب‌های فرزندپروری: کودکان زنان تنها، به حمایت‌های جدی نیاز دارند. این زنان (و صد البته تمام مادران) نیاز به آموزش مهارت‌های فرزندپروری همراه با حمایت گروه‌های حامی دارند. کودکان زنان تنها در سنین مختلف، در معرض فشار ناشی از شیوه زندگی و فشارهای وارده بر مادر، قرار می‌گیرند. آموزش مادر برای فرزندپروری در سنین مختلف و ایجاد گروه‌های حمایت کننده از اینگونه مادران به همراه فرزندان‌شان، به آنها کمک می‌کند تا بتوانند روابط سالمی با فرزندان خود برقرار کنند.
4. آسیب‌های بهداشتی درمانی: امکانات بهداشت و درمان معمولاً برای زنان سرپرست خانوار ممکن است پرهزینه باشند. حمایت از این زنان، با اختصاص تسهیلات بهداشتی درمانی برای این زنان و فرزندان آنان، کمک می‌کند تا در طول زندگی، آسیب کمتری از نظر جسمی به این زنان وارد شود.
5. موارد خاص: گاهی می‌بینیم یک زن سرپرست خانوار، دچار آسیب دیگری هم هست. در این موارد، شکنندگی دو برابر می‌شود و لازم است اقدامات ویژه‌تری برای این زنان انجام شود. برای مثال زنانی که دچار بیماری‌های خاص یا مزمن هستند یا خود زن سرپرست خانوار دچار سوءمصرف مواد شده است. این موارد، نیاز به مداخله‌های جدی دارند. چرا که فرزندان در این موقعیت‌ها، ممکن است صدمه بیشتری ببینند، یا زنان به دلیل بیماری‌های مزمن، امکان کار کمتری دارند و به دلیل هزینه‌های درمانی، فقر مالی بیشتری را تجربه می‌کنند.

در پایان گفتن این نکته خالی از لطف نیست که اگر به عنوان زنی تنها، بتوانی خود را با استفاده از آگاهی، اطلاعات و کسب مهارت‌های مختلف در زمینه‌های خودشناسی و فرزندپروری، قدرتمند کنی؛ باز هم این نگرانی وجود دارد که بعد از سال‌ها تلاش برای یک زندگی آرام، دچار تنش‌هایی که ناشی از عدم حمایت‌های اجتماعی است، شوی. اما در همه این احوال، از خویشتن خویش، قدردان باش! از زنی که توانسته است از این فضا عبور کرده و ارزش خود را به شیوه‌ای قابل تحسین حفظ نموده است.

من فرح عباسی، کارشناس پرستاری و کارمند انجمن صرع ایران هستم. مسئولیت من پذیرش بیماران و روابط بین الملل است. سال‌ها در الگوی «ارتباط بدون خشونت» آموزش دیده‌ام، ترجمه کرده‌ام و در حال حاضر تسهیل‌گر این نوع ارتباط هستم.

من مادری تنها هستم که دختری ۱۶ ساله دارم. از او برای انتخاب تنها زندگی کردنم، پوزش می‌خواهم؛ چرا که فشارهای این تصمیم، قطعاً بر او هم تاثیر گذاشته است. من بیماری صرع دارم و قطعاً این بیماری در چگونگی شکل دادن به زندگی من، بی تاثیر نبوده است. آرزویم رشد و توانمندی زنان و دختران سرزمینم است. به امید آن روز!